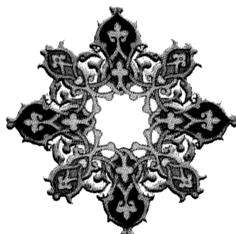
حوزه‌های کم شناخته و متقدم حدیث و معارف امامیه در عراق، شام و مصر



(صفحهٔ ۱۲۵ـ۱۶۶)

دکتر احمد پاکتچی[۱]

تاریخ دریافت: ۱۹/ ۳/ ۱۳۹۳
تاریخ پذیرش: ۱۶/ ٤/ ۱۳۹۳

چکیده

شیعیان از دیرباز در بومهای مختلف جهان اسلام زندگی می‌کرده، و حلقه‌های درس و بحث علمی هم داشته‌اند. گاه این حلقه‌های درس در امتداد زمان توسعه می‌یافته، و به پایگیری زنجیره‌های استاد و شاگردی می‌انجامیده، و تعالیمی را پدید می‌آورده که نسل اندر نسل منتقل می‌شده است. بدین سان، حوزه‌هایی علمی پدید می‌آمده که گاه مدتی طولانی استمرار داشته، و مکاتبی متمایز و شاخص را در خود جای می‌داده است؛ مکاتبی که بسیارشان هم اکنون کمتر شناخته شده‌اند. برخی از این حوزه‌های علمی مشهور، و بر جریانهای فرهنگی جهان تشیع بسی اثرگذار بوده‌اند؛ آن سان که در بارهٔ کوفه و قم چنین می‌توان گفت. به نظر می‌رسد جایگاه برجستهٔ این قبیل حوزه‌ها سبب شده است عالمان نسلهای بعد و نیز، محققان معاصر در تحلیلهای خویش از تاریخ علوم و معارف شیعی، کمتر به حوزه‌های دیگر توجه کنند و کارکرد آنها را بجویند. بناست که در این مطالعه، با مروری بر مهمترین بومهای شیعه‌نشین در جهان اسلام، حوزه‌های فرعی و کم شناختهٔ فرهنگ شیعی، گرایشهای فکری غالب در هر یک، و شخصیتهای اثرگذار در هر بوم را بازشناسیم. این کوشش، مدخلی

۱. استادیار دانشگاه امام صادق (ع)
apakatchi@gmail.com

خواهد بود برای شناخت مکاتب فکری کم شناختهٔ شیعی، امتداد تاریخی هر یک، و البته آموزه‌های متمایزی که هر یک داشته‌اند.

کلید واژه‌ها: تاریخ تشیع، مکاتب بومی، تاریخ کلام شیعه، قم، نجف، بصره، واسط، حلب، طرابلس، بلاد جزیره.

مقدمه

در سخن از حوزه‌های حدیث و معارف امامیه در پنج سدهٔ نخست اسلامی باید گفت که غالبا حوزهٔ کوفه در عراق و حوزهٔ قم در ایران نقشی پررنگ ایفا کرده، و مورد توجه خاص عالمان شیعی در ادوار بعد قرار گرفته‌اند؛ چنان که نوعا تصور می‌شود عمدهٔ جریانهای فکری و فرهنگی جامعهٔ شیعی در این دو شهر پدید آمده، و مهم‌ترین مکاتب کلامی، فقهی، حدیثی، و تفسیری شیعیان در آنها پای گرفته‌اند.

تا حد زیادی این اهمیت ریشه در واقعیت تاریخی دارد و باید آن را به معنای نقش تعیین کننده‌ای گرفت که این دو شهر در تاریخ حدیث و معارف امامیه ایفا کرده‌اند. بااینحال، محوریت یافتن این دو حوزه عملا موجب شده است که دیگر حوزه‌ها رنگ بازند و حتی گاه فراموش شوند؛ حال آن که این حوزه‌ها گاه زمینهٔ مساعدی برای رشد جریانهای فکری مهم در تاریخ امامیه بوده‌اند.

این نکته نیز حائز اهمیت است که قدرت شکل گرفته در محافل علمی کوفه و بیشتر از آن قم، خود تا اندازه‌ای موجب صافی شدن و قطبی شدن جریانهای فکری در این دو حوزه بوده، و به‌طبع، جریانهای موازی و رقیب را به دیگر حوزه‌های فرعی بیرون رانده است. حتی حوزه‌ای مهم چون بغداد، از زمان شیخ مفید (د ۴۱۳ق) است که به سبب قدرت شکل گرفته در آن به سبب شیخ مفید، جایگاهی مهم در تاریخ فرهنگ شیعی می‌یابد و پیشتر از آن، بیرون از بوتهٔ توجه است.

برخی حوزه‌های دیگر شیعه در عراق مانند بصره و واسط، به سبب آن که موقعیتی

برای شکل‌گیری یک قدرت علمی پیدا نکرده‌اند، عملا در مُحاق جا داشته‌اند. در بارۀ حوزه‌های شام و مصر نیز، ماجرا چنین است. اگر از حوزه‌ای مانند حلب ـ که به مناسبت حضور یک شخصیت ویژه مانند ابوالصلاح حلبی از یک قدرت نسبی برخوردار شده، و همین قدرت موجب بازشناسی محدود آن گشته است ـ فراتر رویم، دیگر حوزه‌ها در شام ـ همچون طرابلس و رَمله ـ و مصر به طور کلی در محاق قرار دارند.

به هر روی، حوزه‌های کم شناخته همواره به دلیل این که از سیطرۀ مراکز قدرت علمی به دور بوده‌اند، گاه می‌توانسته‌اند فضای مناسبی برای رشد آن جریانهای علمی باشند که عالمان قدرتمند مراکز قم و کوفه چندان با آنها بر سر مهر نبوده‌اند. اکنون بر این پایه در مطالعۀ پیش رو بنا داریم تصویری از حوزه‌های کم شناختۀ عراق، شام و مصر در طول پنج سدۀ نخست هجری به دست دهیم؛ تصویری موجَز که در عین حال بتواند به ما نشان دهد: اولا، حوزه‌های کم شناختۀ حدیث و معارف امامیه در سده‌های متقدم هجری، کدامهایند؛ ثانیا، در هر یک از این حوزه‌ها چه گرایشهای فکری، و هر یک در چه دوره‌ای ظاهر شده‌اند؛ و ثالثا، شخصیتهای شاخص و تأثیر گذار در هر یک از این حوزه‌ها، چه کسانی هستند.

باید توجه داشت که در سده‌های متقدم، در ایران می‌توان حوزه‌های علمی امامیه را در شهرهایی از خراسان مانند نیشابور، بیهق و طوس و تا حدودی ماوراءالنهر، در شهرهایی از جبال مانند ری، کاشان و قزوین، و نیز در شهرهایی از طبرستان، گرگان و خوزستان نیز بازجست، ولی باید مطالعۀ آنها به مجال دیگری موکول شود.

کاوش در بارۀ حوزه‌های کم شناخته می‌تواند زمینه‌ای مهم برای مطالعه در بارۀ جریانهای فکری کم شناخته نیز باشد. بر این پایه، می‌توان گفت هدف اصلی از این مطالعه، شناخت فضای مناسبی است که این تنوع بوم و جغرافیا می‌توانسته است برای فاصله گرفتن از سیطرۀ قدرت عالمان قم و کوفه و رشد جریانهای موازی و رقیب

فراهم آورد. با روشن ساختن این نسبتها و رجوعی دیگر به جابه‌جایی عالمان میان حوزه‌های مختلف، این نقل و انتقالها می‌تواند از حیث روابط میان جریانهای فکری و نسبتها با قدرت معنایی جدید یابد.

۱. ویژگیهای عمومی در حوزه‌های شاخص

همچون درآمدی بر بحث و به‌خصوص برای روشن کردن روابط قدرت در نسبت میان حوزه‌های بومی، لازم است توضیحاتی کلی در این باره ارائه شود که اساسا چه ویژگیهایی وجود داشته است که می‌توانسته به هر یک از حوزه‌ها تشخص دهد و جداسازی آنها از یکدیگر و بازشناسی آنها را مهم سازد.

خواهیم کوشید با مروری بر ویژگیهای هر یک از حوزه‌های شاخص قم و کوفه، بدین پرسش پاسخ گوییم. در این مطالعه بنا نیست مستقلا به حوزه‌های کوفه و قم پرداخته، و از نقش برجسته‌ای یاد شود که این دو شهر ایفا کرده‌اند. بااینحال، برای شناخت ویژگیهای عمومی حوزه‌های بومی و روابط قدرت در آنها، می‌توان از داده‌های مربوط به کوفه و قم برای بهتر فهمیدن موقعیت دیگر حوزه‌ها سود برد؛ برخی خطوط کلی در بارهٔ تشخص حوزه‌های بومی را به دست آورد و بر پایهٔ آن بر مطالعهٔ حوزه‌های کم شناخته متمرکز شد.

الف) گستردگی تعالیم

این ویژگی را می‌توان در عباراتی بازجست که در آن کوفیان و قمیان به صورت معطوف بر هم، به عنوان فرد اجلای عالمان شیعه معرفی شده‌اند. از جمله، شیخ طوسی در معرفی احمد بن حسن بن فضال برای اشاره به گستردگی تعلیم او یادآور می‌شود که کوفیان و قمیان از او روایت کرده‌اند (شیخ طوسی، *الفهرست*، ۶۷).

در طیّ آن سده‌ها، تشخص حوزه‌ها را می‌توان در جهات مختلفی بازجست که یکی

از آنها، رواج و اعتبار یک کتاب یا نسخه در بوم مشخص و نبود آن در بومهای دیگر است. برای نمونه، نسخه‌ای از *سنن* ابورافع تنها نزد کوفیان رواج داشت (*نجاشی*، ۶)؛ همچنان که کتابی به روایت حسن بن علی بن فضال از امام رضا (ع)، تنها نزد قمیان متداول بود (همان، ۳۶) و برخی کتب مانند کتاب جمیل بن صالح یک روایت کوفی و یک روایت قمی داشت (همان، ۱۲۷).

ویژگی دیگر که حوزه‌های کوفه و قم را در سده‌های دوم و سوم از هم متمایز می‌کرد، مختص بودن روایات یک رجل به یک بوم بود. برای نمونه، حدیث عبید اللّٰه بن حرّ فقط نزد کوفیان یافت می‌شد (نجاشی، ۹).

در پایان سدهٔ دوم، حتی در نقل روایاتی از امام رضا (ع) دیده می‌شود که دو بوم کوفه و قم مفتیان خود را نیز داشته‌اند؛ از جمله می‌توان به احادیثی اشاره کرد که در آنها برخی رجال قمی و کوفی از امام رضا (ع) درخواست کرده‌اند از آن رو که در سرزمینی دور می‌زیند و مراجعهٔ دائم به امام برای آنان میسر نیست، کسی را برای استفتاء معرفی کند تا «معالم دین خود را از او برگیرند»، و حضرت کسانی چون یونس بن عبدالرحمان و زکریا بن آدم قمی را معرفی کرده است (کشی، ۵۹۴ ـ ۵۹۵؛ *الاختصاص*، ۸۷).

جابه‌جایی علما میان بومها می‌توانست این مرزبندیها ـ به‌خصوص اختصاص طیفی از احادیث به بوم خاص ـ را از میان بردارد و در این میان، ظاهرا نخستین رجل کوفی که به قم آمد، در آنجا ساکن شد و قمیان به روایت از او پرداختند عبدالرحمان بن ابی‌حَمّاد است که به قرینهٔ استادان و شاگردانش، اوج فعالیت وی در دهه‌های ۲۲۰ و ۲۳۰ق بود (نجاشی، ۲۳۸ـ۲۳۹). شاید از آن رو که ابن ابی‌حماد از اعتبار کافی در حدیث برخوردار نبود، چهرهٔ مهمی در حمل دانش کوفی به قم شناخته نشد و نزد «اصحاب»، یعنی عالمان امامیه چنین شهرت یافت که نخستین نشر کننده حدیث کوفیان در قم

ابراهیم بن هاشم بوده است (همان، ۱۶؛ شیخ طوسی، *الفهرست*، ۳۶).

این در حالی است که بر پایهٔ مطالعه استادان و شاگردان، اوج فعالیت ابراهیم در دهه‌های ۲۵۰ و ۲۶۰ق با یک نسل تأخیر از ابن ابی‌حماد بوده است. بر اساس منابع، قمیانی مانند احمد بن ابی‌عبدالله برقی در همان سالها از ابراهیم بن محمد ثَقَفی (د ۲۸۳ق) ـ عالمی از اهل کوفه که مؤلف کتاب *الغارات* است و بیشتر به روایات تاریخیش شهرت دارد ـ نیز درخواست کردند به قم بیاید؛ هرچند او اجابت نکرد و به اصفهان رفت (نجاشی، ۱۷).

در آن سده رواج دانش کوفیان در شهرهای دیگر نیز مصادیقی دارد؛ از جمله می‌توان به احمد بن محمد بن طلحهٔ عاصمی اشاره کرد که به بغداد مهاجرت، و در آنجا احادیث کوفیان را ترویج نمود (همان، ۹۳)؛ یا احمد بن علی عقیقی از سادات حجاز که سالها در کوفه دانش اندوخته بود و در مکه اقامت داشت (همان، ۸۱؛ شیخ طوسی، *الفهرست*، ۶۸).

ب) نفوذ اجتماعی شیعیان

موضوع دیگر که در طی سده‌های نخست قابل پیجویی است، رابطهٔ میان جایگاه علمی و ریاست و نفوذ اجتماعی است که در این باره تفاوت محسوسی میان کوفه و قم دیده می‌شود. باید توجه داشت چند موضوع معین شرایط قم را از کوفه در سده‌های نخست متمایز می‌ساخته است؛ شاید مهم‌ترین ویژگی آن باشد که اکثریت قاطع در قم پیرو مذهب شیعهٔ اثناعشری بوده‌اند، در حالی که در کوفه بخش مهمی از جمعیت را پیروان مذاهب عامه تشکیل می‌داده‌اند.

عامل مهم دیگر جمع میان نفوذ اجتماعی و تفوّق علمی در یک خاندان ـ یعنی خاندان اشعریان ـ در قم است، حال آن که وضعیت مشابهی در کوفه وجود نداشت. مهاجرت نیاکان اشعریان به قم در سال ۹۴ق رخ داد (قمی، ۲۴۲) و در طی سدهٔ ۲ق،

شخصیتهای اشعریان از چنان اقتدار اجتماعی و سیاسی در قم برخوردار شدند که قاضیان منصوب از جانب خلیفه را نمی‌پذیرفتند، یا در مواردی از دادن خراج به دستگاه خلافت سر باز می‌زدند و در ادارهٔ قم از استقلال نسبی برخوردار بودند (یوسفی، ۶۷ـ۶۸). این نفوذ اجتماعی در سدهٔ ۳ق، با علم جمع شد و همین امر، می‌توانست قم را به مرکزی مهم برای آموزش دینی امامیه و یک حوزه مبدل سازد.

یکی از نخستین چهره‌های شاخص از جمع میان علم و نفوذ اجتماعی در نیمهٔ نخست سدهٔ ۳ق، محمد بن عیسی اشعری است که محضر امام رضا (ع) را دریافته بود. وی نزد سلطان احترامی فراوان داشت، چهرهٔ برجسته‌ای از خاندان اشعری بود و از نظر علمی، شیخ قمیان به شمار می‌آمد. شواهد نشان می‌دهد در زمان وی، یک جریان تصفیهٔ مذهبی به عنوان مبارزه با غلو در فضای علمای قم آغاز شده بود که ریاست علمای قم از آن حمایت می‌کرد؛ مصداقی از این تصفیه، مربوط به محمد بن اَورَمه بود که حتی تصمیم به قتل او گرفته شده بود، اما در عمل اجرا نشد (نجاشی، ۳۲۹).

در نسل پسین، یعنی دهه‌های میانی سدهٔ ۳ق، فرزند او احمد بن محمد بن عیسی (د بعد ۲۷۴ق) از همین جایگاه برخوردار بود. وی رئیس شیعیان قم بود و هم او در موارد لازم با سلطان دیدار می‌کرد (همان، ۸۲). از نظر علمی نیز وی شیخ قمیان و فقیه بی‌رقیب آنان محسوب می‌شد. در همان عصر، بودند کسانی از اشعریان مانند محمد بن علی بن محبوب که نجاشی از او به عنوان شیخ قمیان در زمان خود یاد کرده است (نجاشی، ۳۴۹)؛ اما حتی اگر رقابتی علمی هم در میان بوده، در مقام ریاست احمد بن محمد رقیبی نداشته است. جریان تصفیهٔ مذهبی با عنوان غلوستیزی در زمان احمد نیز ادامه یافت؛ از اقدامات او می‌توان به اخراج ابوسَمینهٔ صَیْرفی (همان، ۳۳۲) و اخراج سهل بن زیاد آدمی و بازگرداندش به ری به جرم غلو (همان، ۱۸۵)، و اخراج کوتاه مدت احمد بَرقی به جرم روایت اخبار ضعیف اشاره کرد (ابن غضائری، ۳۹).

عبارات نجاشی نشان می‌دهد که در نسل پایانی سدهٔ ۳ق، این جایگاه از آنِ سعد بن عبدالله اشعری (د ۳۰۱ق)، از همان خاندان و از شاگردان احمد بن محمد بن عیسی بوده است؛ اما از عناوین تألیفات وی آشکار است که وی افزون بر مبارزه با غلو، بخشی از همت خود را به مبارزه با مکتب هشامِ بن حَکَم مصروف داشته است (نجاشی، ۱۷۷ـ۱۷۸؛ شیخ طوسی، *الفهرست*، ۱۳۵ـ۱۳۶).

این در حالی است که همزمان با وی، عبدالله بن جعفر حِمیَری، رقیب مقتدر سعد که نجاشی از او به عنوان شیخ قمیان و چهرهٔ وجیه آن شهر یاد کرده (نجاشی، ۲۱۹ـ۲۲۰)، در راستای میانه‌روی و کوشش برای آشتی میان دو مکتب هشام بن حکم و هشام جوالیقی حرکت کرده است. او از معدود چهره‌های پرنفوذ در قم بود که به خاندان اشعری تعلق نداشت و شاید تنگ شدن عرصه بر نفوذ افکار اوست که موجب شده است حمیری اندکی پس از ۲۹۰ق به کوفه رَوَد و سالهای کهولت خود را به تدریس در آن شهر بگذراند (رک: نجاشی، ۲۱۹).

در انتقال به نسل پس از سعد بن عبدالله و سدهٔ جدید، به نظر می‌رسد مسیر سعد بن عبدالله در راستای تضعیف مکتب هشام بن حکم و غلبه دادن به مکتب جوالیقی در قم پیروز بوده است؛ اما عملا در سدهٔ چهارم دیگر ریاست علمی قم به دست رجالی از خاندان اشعری نبود. شاید تحولات سیاسی، مانند تصرف منطقهٔ ری توسط آل زیار در ۳۱۹ق (عماری، ۱۹) و بار دیگر تصرف آن منطقه توسط آل بویه در ۳۳۱ق (سجادی، ۶۳۷) در این امر مؤثر بوده باشد. به هر روی در سدهٔ ۴ق، چهره‌هایی همچون علی بن حسین بن بابویه (د ۳۲۹ق)، محمد بن حسن بن ولید (د ۳۴۳ق)، محمد بن احمد بن داوود (د ۳۶۸ق) در طی سه نسل متوالی ریاست علمی قم را بر عهده داشتند.

شاید همین یکسان سازی مذهبی و تحمل نکردن دیدگاه‌های متفاوت موجب شد تا برخی از عالمان پرنفوذ در قم، یا مانند جعفر بن حسین بن شهریار (د ۳۴۰ق)، به کوفه

مهاجرت کنند (نجاشی، ۱۲۳)، یا مانند محمد بن علی بن بابویه (د ۳۸۱ق) در ری اقامت گزینند (همان، ۳۸۹) و برخی از رخدادهای مهم آن دوره، مانند تألیف کتاب *الکافی* کلینی، نه در محیط قم که در تعامل میان ری و بغداد انجام گیرد (همان، ۳۷۷).

پ) ظرفیتهای بومی

در بارهٔ کوفه، باید گفت با وجود آن که حجم گسترده‌ای از رجال مذکور در *فهرست* و *رجال* طوسی و *رجال* نجاشی، در طی ۴ سدهٔ نخست هجری از کوفه بودند و به جرأت می‌توان گفت در طول سده‌های ۲ـ۴ق کوفه بزرگ‌ترین و مؤثرترین حوزهٔ علمی امامیه بوده، اما از سدهٔ ۵ ق کوفه نه تنها در حوزهٔ دانش امامیه بلکه در سراسر تاریخ فرهنگ اهمیت پیشین خود را از دست داده است.

در حاشیهٔ شهر کوفه، منطقهٔ غَریّ یا نجف که مزار امام علی (ع) بود، در طی این سده‌ها به یک مرکز فرهنگی مبدل شد و همگام با فروکاستن شهر اصلی کوفه، این منطقه در حاشیهٔ کوفه روی به اهمیت نهاد، تا آنجا که بر اساس شواهد در اواسط سدهٔ ۵ ق، یک مرکز مهم مدنی در جنوب عراق بوده، که به مناسبت زیارتگاه بودنش، غلبه در آن با مذهب امامیه بوده است.

دقیقا به سبب همین ظرفیت است که شیخ طوسی، زمانی که اطمینان یافت بغداد دیگر جایگاه امنی برای حوزهٔ علمی شیعه نیست، به کوفه مهاجرت کرد و در مشهد امام علی (ع)، یعنی نجف اقامت گزید و همانجا به آموزش فقه و دیگر معارف امامی پرداخت (ذهبی، **سیر**، ۱۸/ ۳۳۵)؛ بر اساس گزارشهای تاریخی می‌دانیم که این انتقال در پی فتنه‌ای است که در ۴۴۸ق در بغداد روی داد (ابن جوزی، ۱۶/ ۸).

می‌توان گفت پایدارترین مراکز آموزش دینی امامیه در طول تاریخ، قم و کوفه بود که شهر اخیر با قدری تغییرات در مرکزیت جمعیتی، بعدها با نام نجف شناخته شد. با این حال، در پهنهٔ گسترده‌ای از سرزمینهای اسلامی شیعیان امامی حضور داشته‌اند و

دارند و هر چند همیشه این حضور به معنای شکل‌گیری مراکز آموزشی در محل نیست، اما گاه شرایط مساعدی برای چنین امری فراهم شده است.

۲. بومهای فرعی عراق

در کنار دو بوم اصلی در عراق و جبال ایران، برخی بومهای ثانوی نیز در همان سده‌های نخست همگام با کوفه و قم فعال بوده‌اند.

الف) بصره

در عراق، به‌خصوص باید از بوم بصره یاد کرد که همواره در طول سده‌های متمادی در عرصه‌های مختلف رقابتی تنگاتنگ با کوفه داشته است. به عنوان حوزهٔ علمی شیعه، سابقهٔ یک فعالیت متمرکز در بصره به عصر اصحاب امام صادق (ع) بازمی‌گردد؛ می‌دانیم که در میان اصحاب آن حضرت کسی مانند مسمَع بن عبد الملک وائلی ملقب به کِردین وجود داشت که از ریاست و نفوذ اجتماعی قابل ملاحظه‌ای هم در آن شهر برخوردار بود و شیخ قبیلهٔ بَکر بن وائل در بصره و بزرگ خاندان مهم مسمَعی محسوب می‌شد (نجاشی، ۴۲۰). همچنین در آن دوره ابراهیم بن سلیمان بن ابی‌داحه از چهره‌های امامی در بصره بود (همان، ۱۵؛ شیخ طوسی، *الفهرست*، ۳۵) و عمر بن محمد بن اُذَینه که شیخ امامیان بصره محسوب می‌شد، با امام صادق (ع) مکاتباتی داشت (همان، ۲۸۳).

به هر دلیل، شماری از اصحاب امام صادق (ع) که اصالتا کوفی بودند، به بصره مهاجرت کردند و در دورهٔ تعلیم خود، ساکن بصره شدند؛ در آن میان نام کسانی چون حازم بن ابراهیم بَجَلی (شیخ طوسی، *الرجال*، ۱۹۴)، حَمّاد بن عیسی جُهَنی (کشی، ۳۱۷؛ ابن غضائری، ۱۲۳)، ربیع بن زیاد ضَبّی (شیخ طوسی، *الرجال*، ۲۰۴)، عبد الملک بن خالد کوفی (همان، ۲۳۸)، عبد النور بن عبد الله بن سنان اَسَدی (همان، ۲۴۲)، فضیل بن یَسار نَهْدی (همان، ۲۶۹) و مفضَّل بن محمد ضَبّی (همان، ۳۰۷) دیده می‌شود. برخی هم

مانند ابان بن عثمان اَحمَر بَجَلی از اصحاب امام صادق و کاظم (ع)، میان کوفه و بصره در تردد بود (نجاشی، ۱۳؛ شیخ طوسی، *الفهرست*، ۵۹).

در سالهای انتقال به سدهٔ سوم هجری نیز همچنان محافل بصره فعال بود؛ چنان که نام شماری از رجال بصره مانند وریزة بن محمد غَسّانی در میان اصحاب امام رضا (ع) دیده می‌شود (نجاشی، ۴۳۲). برخی نیز مانند احمد بن یوسف تیمی از کوفه به بصره مهاجرت کرده‌اند (شیخ طوسی، *الرجال*، ۳۵۱). روایاتی وجود دارد نشان می‌دهد امامیان بصره در آن دوره حساسیت ویژه‌ای نسبت به علم کلام و آموزه‌های هشام بن حکم و شاگردش یونس داشته‌اند (کشی، ۴۹۰) و موضع آنان نسبت به این جریان به شدت منفی بوده است (همان، ۴۸۷).

بااینحال، می‌دانیم که در اوایل سدهٔ سوم هجری، آموزه‌های مکتب هشام در بصره امکان ترویج یافت. حکم بن هشام، فرزند هشام بن حکم در بصره ساکن شد و در آنجا مجالس بسیاری در کلام داشت (نجاشی، ۱۳۶). علی بن اسماعیل بن میثم از متکلمان مکتب هشام هم در بصره سکنا گزید، به تدوین کتابی در مجالس هشام پرداخت و در آن شهر با متکلمان بزرگ معتزله مانند ابوالهذیل علاف و ابراهیم نظام مناظراتی کرد (همان، ۲۵۱). در همین دوره بجاست از نقش عبدالله بن عبدالرحمان اصم از شاگردان مِسمَع کِردین هم یاد کرد که ابن غضائری او را از دروغپردازان اهل بصره شمرده است (ابن غضائری، ۷۶ـ۷۷)، به گونه‌ای که گویی طیفی در بصره در آن دوره به جعل شناخته بوده‌اند.

چهره‌ای شاخص در حوزهٔ بصره، محمد بن احمد صفوانی (د بعد ۳۵۲ق) است. او در بصره به نشر میراث حدیثی امامیه از مؤلفان عراق و نواحی مختلف ایران اهتمام داشت و در نشر آثاری مانند *کافی* کلینی (کلینی، ۱/ ۲۸۳، ۲۸۶، جم)، یا کتب حسین بن سعید اهوازی (نجاشی، ۵۹ ـ۶۰) نقش مؤثر و گاه منحصر ایفا نمود (مثلا رک: همان، ۱۲۱،

۱۶۵، ۱۷۴، ۱۹۳، ۳۴۶). او همچنین راوی منحصر برای روایات برخی از محدثان نیز بود (رک: شیخ طوسی، *الرجال*، ۴۳۳، ۴۳۶، ۴۴۶).

این همه حاکی از تأثیرگذار بودن محافل بصره است. اقدام صفوانی به مناظره با قاضی موصل (نجاشی، ۳۹۳) و تألیف کتابی با عنوان ***معرفة الفروض من کتاب یوم و لیلة*** (همانجا) که ظاهرا نوشته در پیرامون کتاب یونس بن عبدالرحمان بود (همان، ۴۴۷)، می‌تواند تعلق خاطر صفوانی به جریان متکلمان مکتب هشام بن حکم را نیز نشان دهد (نیز رک: ابن ندیم، ۲۴۷).

در دهه‌های میانی سدهٔ سوم هجری، در کنار عالمانی با افکار غالب امامیه مانند علی بن بلال مُهَلَّبی که شیخ امامیه در بصره محسوب می‌شد و از استادان شیخ مفید بود (نجاشی، ۲۶۵)، بصره مرکزی برای فعالیت جریانهای انشعابی نیز بود؛ به عنوان نمونه، محمد بن نُصَیر بنیانگذار فرقه نُصَیریه از شخصیتهای محوری در محافل بصره بود (ابن غضائری، ۹۹) و علی بن محمد صاحب الزِنج (د ۲۷۰ق) با عقاید سیاسی و دینی خاص خود، در محافل امامی بصره فعالیت داشت (همان، ۱۱۵).

در سدهٔ ۴ق نیز کسانی چون محمد بن وَهبان دُبَیلی (نجاشی، ۳۹۶)، محمد بن محمد بن نصر سَکونی که به عنوان شیخ الطائفه در عصر خود معرفی شده است (همان، ۳۹۷)، احمد بن علی بن نوح سیرافی (همان، ۸۶) که بخش مهمی از میراث امامیه را به پسینیان مانند نجاشی منتقل کرده (همان، ۱۵، ۲۶، جم) و گفته می‌شود در مباحث توحید صفاتی افکاری شاذ داشته است (شیخ طوسی، *الفهرست*، ۸۴)، از چهره‌های شاخص بصره بودند.

در طی سدهٔ ۴ق، مذاهب رقیب در فضای بصره، عمدتا معتزله و شیعهٔ امامیه بودند و مذاهب دیگر نمود کمتری داشتند (مقدسی، ۱۱۲ـ۱۱۳). همین امر به قوت گرفتن محافل علمی نیز یاری می‌رساند. اما به هر تقدیر در سدهٔ ۵ ق، ظاهرا محافل امامیه در بصره

روی به ضعف نهاده، و در اواسط سده، کسی مانند ابوطاهر زُراری که از یک خاندان کوفی به بصره مهاجرت کرده، کتابی در باب فضل کوفه بر بصره نوشته بوده است (نجاشی، ۳۹۸). از آن پس نشانی از رونق آموزش دینی امامیه در این شهر دیده نمی‌شود و تنها اشارات گذرایی در این باره برجای مانده است.

ب) بغداد

بی‌درنگ پس از ساخته شدن شهر بغداد و تبدیل آن به تختگاه عباسیان، برخی از اصحاب امام صادق (ع) مانند یحیی بن حَجاج کَرْخی و برادرش خالد بن حَجّاج، چهره‌هایی فعال در تشکیل محافل تعلیم و تألیف در آن شهر بودند (نجاشی، ۴۴۵) و مهاجرت رجال سیاسی متنفذی مانند علی بن یَقْطین (د ۱۸۲ق) از کوفه به بغداد، موقعیت امامیه در بغداد را استحکام بخشید (همان، ۲۷۳؛ شیخ طوسی، ***الفهرست***، ۱۵۵). حتی هِشام بن حَکَم نیز به عنوان تجارت دائما به بغداد آمد و شد داشت و در ۱۹۹ق، در پایان عمر در محله کَرْخ مقیم بود (نجاشی، ۴۳۳؛ نیز کشی، ۲۵۵).

در اوایل سدهٔ سوم هجری، کسانی چون سعید بن جِناح و ظَریف بن ناصح در سنین کم از کوفه به بغداد کوچیدند و هر دو همانجا نشأت یافتند (نجاشی، ۲۹، ۱۹۱) و رجالی چون عبدالرحمان بن ابی‌نَجران در آن شهر مجالسی داشتند (ابوغالب، ۵۴؛ نیز رک: نجاشی، ۶۱). در اسانید روایات، مکرر از رجال آن شهر در اواسط سدهٔ ۳ق، با تعبیر «بعض البغدادیین» مطالبی نقل شده است (برقی، ***المحاسن***، ۵۲۶؛ کلینی، ۵/ ۳۴۵؛ ابن بابویه، ***من لا یحضر...***، ۲/ ۲۶۶؛ شیخ طوسی، ***تهذیب***، ۷/ ۳۹۵) و در معرفی مشایخ عیّاشی در اواخر سده، این استادان از سه شهر کوفه، بغداد و قم دانسته شده‌اند (نجاشی، ۳۵۰-۳۵۱).

در سالهای انتقال از سدهٔ ۳ به ۴ق، به همت ابوسهل نوبختی (د ۳۱۱ق) یک مکتب مقتدر کلامی در بغداد پدید آمد (شیخ طوسی، ***الفهرست***، ۴۹) که در تاریخ کلام امامیه

نقشی ماندگار داشت (انصاری، ۵۷۹ ـ۵۸۲) و به موازات آن، محافل محدثان نیز فعال بودند. چهرهٔ ابن هِمام اِسْکافی (د ۳۳۶ق) به عنوان یکی از مؤثرترین رجال اصحاب حدیث در عراق، و علی بن محمد بن زُبیر (د ۳۴۸ق) به عنوان کسی که حجم وسیعی از اصول حدیثی را روایت می‌کرد (شیخ طوسی، *الرجال*، ۴۳۰) بغداد را اهمیت بخشیده بود و شاید فضای بازی که در بغداد وجود داشت زمینه ساز آن شد تا کسانی مانند شیخ کلینی (د ۳۲۹ق) با گرایش به مکتب هشام بن حکم، مدتی را در بغداد سپری سازد و بخش مهمی از تألیف کتاب *الکافی* را در آنجا انجام دهد (رک: نجاشی، ۳۷۷) یا ابن بُطّهٔ قمی در همان سالها، مدتی در محلهٔ نوبختیهٔ بغداد درس گوید (همان، ۳۷۳) که ظاهرا باید مرکز فعالیت نوبختیان و جریان کلامی آنان بوده باشد.

در اواسط سدهٔ ۴ق، حضور ابن بابویه در بغداد در حدود ۳۵۲ق (ابن بابویه، *عیون*، ۱/ ۴۸) نشان از رونق محافل حدیثی بغداد دارد و این رونق حاصل فعالیت کسانی چون ابو المُفضَّل شیبانی (د ۳۸۷ق) (پاکتچی، «ابوالمفضل...»، ۲۷۸)، سَهل بن احمد دیباجی (د بعد ۳۷۰ق) (شیخ طوسی، *الرجال*، ۴۲۷)، هارون بن موسی تَلَّعُکبَری (د ۳۸۵ق) (پاکتچی، «تلعکبری»، ۱۲۰) و ابن عیاش جوهری (د ۴۰۱ق) (همان، ۴/ ۳۴۸) بود. در اواخر سدهٔ ۴ق، فضای بغداد شاهد شکل‌گیری یک جریان دیگر هم بود؛ ابن جُنِید اسکافی ـ فقیهی که مایه‌های فکرش را از مکتب هَشام بن حَکَم گرفته، و طرحی نو بر اساس آن ریخته بود ـ یک موج جدید در فقه امامیه را پدید آورد که در مقام استفاده از قیاس در استدلال فقهی و توسعهٔ اجتهاد بود (رک: همان، ۳/ ۲۵۸ـ۲۶۱).

فضای علمی بغداد در سالهای انتقال به سدهٔ ۵ق، وارد مرحله‌ای جدید از شکوفایی شد. درخشش شخصیتهایی مانند شیخ مفید (د ۴۱۳ق)، سید مرتضی (د ۴۳۶ق) و شیخ طوسی (د ۴۶۰ق) به عنوان سه چهرهٔ ماندگار در تاریخ امامیه که به ترتیب ریاست علمی امامیان بغداد را برعهده گرفتند، دو مکتب مقتدر کلامی ـ فقهی در بغداد پدید

آورد که در طی سده‌های بعد همهٔ جهان تشیع را تحت تأثیر خود قرار داد. مکتب متکلمان شیعه به پیشوایی سید مرتضی و مکتب دیگری به پیشوایی شیخ طوسی، دو مکتب مسلط بر محافل اجتهادی امامیه در طول قرنهای بعد بودند.

گویا محفل شیخ مفید، یعنی قرائت ماقبل سید مرتضی از مکتب متکلمان، همچنان به ریاست ابویعلی محمد بن حسن جعفری (د ۴۶۳ق)، از شاگردان برجستهٔ شیخ مفید برای مدتی در عرض محافل سید مرتضی و شیخ طوسی دوام یافت و از همین روست که با وجود کسانی چون سید مرتضی و شیخ طوسی، ابویعلی به عنوان خلیفهٔ شیخ مفید در بغداد شناخته شد (رک: نجاشی، ۴۰۴). به عنوان جریان فرعی دیگر، همچنین جا دارد از محفل شریف رضی (د ۴۰۶ق) یاد شود که از سویی حاصل آن گردآوری *نهج البلاغه* بود، و از سوی دیگر در حیطهٔ فقه، دوام جریان استفاده از قیاس را دنبال می‌کرد (پاکتچی، *نصوص*، ۱۶۴).

به هر روی، می‌دانیم که در سدهٔ ۴ق، بخش مهمی از جمعیت بغداد را شیعیان امامی تشکیل می‌دادند و رقابتی پرچالش میان آنان با حنابله وجود داشت (رک: مقدسی، ۱۱۲)؛ اما گویا در سدهٔ ۵ق، با پایان اقتدار آل بویه در ۴۴۷ق (سجادی، ۶۳۳)، از قدرت اجتماعی شیعیان کاسته شد. در همین راستاست که در سال ۴۴۸ق شیخ طوسی ناچار به ترک بغداد شد (ابن جوزی، ۱۶/ ۸)، ابویَعلیٰ جعفری نیز چند سالی بعد از دنیا رفت و از آن پس محافل آموزشی امامیه در بغداد رونق خود را از دست داد.

به هر روی، در سده‌های بعد، طیف محدودی از محافل امامی هنوز در بغداد وجود داشته، و عالمان همان طیف مخاطب *المسائل البغدادیهٔ* محقق حلی (د ۶۷۶ق) بوده‌اند (رک: محقق حلی، ۲۳۳بب).

پ) واسط

پیشتر در بارهٔ حوزهٔ کوفه ـ نجف به عنوان حوزهٔ اصلی عراق و بصره به عنوان

حوزهٔ رقیب گفت وگو شد. همین جا مناسب است از واسط نیز یاد شود که در طول سده‌های ۲ـ۶ ق حوزه‌ای فعال بوده است. شاید آغاز این فعالیت آموزشی به برخی از اصحاب واسطی امام باقر و امام صادق (ع) در اواسط سدهٔ ۲ق بازگردد (رک: شیخ طوسی، *الرجال*، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۸۱، ۲۱۰، جم). هشام بن حکم (د۱۹۹ق) متکلم برجسته، تولد و رشدش در واسط بود (کشی، ۲۵۵) و جز کوتاه مدتی در پایان عمرش که به بغداد نقل مکان کرد، در واسط خانه داشت (نجاشی، ۴۳۳ـ۴۳۴). مکتب رقیب وی، هِشام جَوالیقی نیز در واسط ظاهرا هوادارانی داشت و دُرُست بن ابی‌منصور واسطی، در همان عصر، از شاگردان جَوالیقی بود (درست، ۱۶۱، جم) و با مُفَضَّل بن عُمَر نیز رابطه‌ای نزدیک داشت (برقی، *المحاسن*، ۵۵۱) و حسن واسطی هم شاگرد همو بود (صفار، ۲۷۲).

پس از وفات امام کاظم (ع) برخی از اصحاب آن حضرت مانند حسین بن قیاما و موسی بن بَکر که واسطی بودند، در جریان واقفه نقش مهمی ایفا کردند (کلینی، ۱/ ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۵۴؛ ابن بابویه، *عیون*، ۲/ ۲۲۶؛ شیخ طوسی، *الرجال*، ۳۴۳). در همان نسل، شک حسین بن حکم واسطی که در نامه‌ای به امام رضا (ع) از آن سخن گفته، ظاهرا ناظر به همین مسئلهٔ وقف است (عیاشی، ۲/ ۲۳). ظاهرا در اواخر سدهٔ ۲ق، فشار بر شیعیان واسط بسیار بود؛ چنان که حسن بن شاذان در نامه‌ای از جفای عثمانیان واسط بر شیعیان شکوه کرده است (کلینی، ۸/ ۲۴۷).

در اوایل سدهٔ ۳ق، کاملا آثار یک حوزه در واسط دیده می‌شود؛ سَعْدان واسطی به عنوان شاگرد ابوصالح عِجلان واسطی (اهوازی، ۷۷)، استفادهٔ ابن بِسطام واسطی از استادان شهر خود مانند علی (مُعلّیٰ) بن ابراهیم واسطی (ابن بسطام، ۱۷، ۳۷) و ابوالمُعزّ واسطی (همان، ۳۶) شاهد آن است. از دیگر رجال فعال سدهٔ ۳ق، عبیدالله بن عبدالله است که در روایت میراث امامی نقش مهمی دارد (نجاشی، ۲۳۱)، و پسران بِسطام بن

سابور که *طب الائمة* (ع) را نوشتند. در سدهٔ ۴ق، حوزهٔ واسط برای رجالی از شهرهای دیگر، مانند حسن بن کُردان فارسی (علامهٔ حلی، اجازه، ۱۶۹)، محمد بن علی بن مَعْمَر کوفی (شیخ طوسی، *الامالی*، ۳۱۴، ۳۵۳، ۶۳۰) و ابوطالب انباری (همو، *الفهرست*، ۱۶۹)، انگیزهٔ مهاجرت ایجاد کرد، ابن بابویه، به مسائل وارد شده از واسط پاسخ گفت (نجاشی، ۳۹۲) و حسین بن عبیدالله غضائری، شیخ بزرگ محدثان بغداد، اصلا واسطی بود (ابوغالب، ۱؛ کراجکی، *کنز*، ۸۰، ۸۱، جم).

در سدهٔ ۵ ق، این حوزه هنوز رونقی داشت و به نظر می‌رسد که تحت الشعاع متکلمان بغداد بود؛ سید مرتضی (د ۴۳۶ق) خطاب به علمای آن دیار، *جوابات المسائل الواسطیات* را نوشت (چاپ ضمن *رسائل الشریف المرتضی*، ۴/ ۳۷بب)، عالمانی چون محمد بن محمد بن میمون مُعَدِّل (عمادالدین طبری، ۱۱۳) و کافی‌الدین علی بن محمد لَیثی مؤلف *عیون الحکم و المواعظ* هنوز فعال بودند (افندی، *ریاض*، ۴/ ۲۵۱؛ طباطبایی، «المتبقی»، ۵۶ بب) و عالمی قمی مانند شاذان بن جبرئیل (د بعد ۵۹۳ق) در اواخر سده چندی در حوزهٔ واسط تدریس داشت (فخار، ۶۸). در این سالها، فضای درسی واسط، طالب علمانی مانند فَخّار بن مَعد موسوی را از دیگر شهرها به واسط می‌کشانید (همان، ۶۸، ۲۲۵؛ علامه، اجازه، ۷۲).

گفتنی است در اوایل سدهٔ ۷ق، هنوز عالمانی امامی در واسط حضور داشته‌اند؛ مانند ابوالفتح محمد بن احمد مَندایی واسطی (محمد علوی، ۱۷۲) فرزند او علی بن محمد بن مندایی واسطی (علامه، اجازه، ۸۸؛ محمد علوی، ۱۷۳)، شرف‌الدین عبدالرحمان بن عبدالسمیع هاشمی (افندی، *تعلیقه*، ۱۷۰؛ آقابزرگ، ۷/ ۱۷۰)، ابراهیم بن عمر بن فرج واسطی (همان، ۱۱/ ۲۹۷)، شرف‌الدین حسین بن حَمّاد لیثی واسطی که غیاث‌الدین ابن طاووس او را به عنوان «بقیة المشیخة» در واسط معرفی کرده است (کرکی، ۱۳)، مجدالدین فضل بن یحیی ابن طیبی راوی *کشف الغُمَّة* از اِربِلی (حر عاملی، ۲/ ۲۱۸؛

افندی، *ریاض*، ۴/ ۳۷۵ـ۳۷۸).

در اواسط سده، فرزندِ فرد اخیر، کمال‌الدین علی بن حسین لیثی (صاحب معالم، ۱۳؛ کرکی، ۱۳) و عزالدین حسن بن احمد بن مظاهر (بیاضی، اجازة، ۱۲۲؛ افندی، همان، ۳/ ۳۹۳) و در پایان سده کسانی مانند علی بن مظاهر، شاگرد فخر المحققین و صاحب *المسائل المظاهریة* (صدر، ۳۰۹؛ طباطبایی، *مکتبة...*، ۱۴۳) آخرین نمایندگان حوزهٔ واسط بودند. در ۶۵۶ق به هنگام حملهٔ هلاکو به عراق، واسط آسیب فراوان دید، و با این که تا اندازه‌ای بازسازی شد، هرگز رونق پیشین خود را به دست نیاورد. در نیمهٔ اخیر سدهٔ ۸ق، تنها قدری اهمیت نظامی یافت که در حوزهٔ واسط بی‌تأثیر بود و در اواسط آن سده، عملا شهر نابود شده بود (سکلی، 168).

در بازگشت به سده‌های متقدم، باید گفت وجود شاگردان متعدد برای ابوصالح عِجلان واسطی از همان شهر مانند عبیدهٔ واسطی (کلینی، ۶/ ۳۲۸)، سعدان واسطی (اهوازی، ۷۷)، درست بن ابی‌منصور (کلینی، ۴/ ۴۴۶)، روایت کسی مانند درست از کسانی مانند عِجلان، زَکّار بن یحیی واسطی (درست، ۱۶۴) و ابوخالد واسطی (همان، ۱۶۴؛ کلینی، ۲/ ۴۸۷)، روایت واسطیان از درست مانند عبیدالله دهقان (همان، ۱/ ۳۲، ۴۸، جم) و علی بن حَسّان (برقی، *المحاسن*، ۲۰۴)، روایت سُهیل بن زیاد واسطی از حسین بن بَشّار واسطی (کلینی، ۵/ ۳۴۷) و دُرُست (صفار، ۳۹۳، ۵۱۳)، روایتهایی که راویان آن در سه نسل متوالی واسطی اند، مانند ابویحیی واسطی از علی بن بلال مهاجر به واسط از محمد بن محمد واسطی (*الاختصاص*، ۱۹)، یا ابن میمون معدل، از شریف احمد بن قاسم از اسماعیل بن علی خزاعی (عمادالدین، ۱۵۸) و حتی چهار نسل مانند سهیل بن زیاد از جعفر بن بشار از عبیدالله دهقان از درست (ابن بابویه، *الخصال*، ۲۵۸) نشان دهندهٔ دوام و پیوستگی میان نسلها در حوزهٔ واسط است.

فراتر از بغداد، بصره، واسط و کوفه، در دیگر شهرهای جنوب و مرکز عراق یک

حوزۀ آموزشی در سده‌های متقدم شکل نگرفته است. حضور کسانی مانند حُمَید بن زیاد نینوایی (د ۳۱۰ق)، از محدثان واقفه در کربلا (نجاشی، ۱۳۲) وهارون بن مسلم در اواسط سدۀ ۳ق (همان، ۴۳۸؛ شیخ طوسی، *الامالی*، ۵۷۲، ۶۱۳)، محمد بن احمد هاشمی و ابراهیم بن عبدالصمد هاشمی در نیمۀ اول سدۀ ۴ق در سامرّا (همان، ۲۹۲، ۴۸۰) نشان از آن دارد که به طور پراکنده در سده‌های متقدم محافل آموزشی امامیه در این دو نیز وجود داشته‌اند، ولی هرگز قابل مقایسه با کوفه و بصره نبوده‌اند. گاه برخی جویندگان علم، استادانی مانند ابوالاحوص مصری را به مناسبت زیارت در این اماکن دیده و از آنان دانشی آموخته‌اند (رک: شیخ طوسی، *الفهرست*، ۲۷۷).

ت) حوزه‌های شمال عراق

مناطق شمال عراق که در گذشتۀ تاریخی خود بلاد جزیره یا اقلیم اَقور/ اَثور نامیده شده، در طی سده‌های متقدم هجری از جمعیتی شیعه برخوردار بوده است. در سدۀ ۲ق برخی از اصحاب ائمه (ع) برآمده از موصل (شیخ طوسی، *الرجال*، ۱۲۵، ۲۱۰، ۳۱۴، ۳۴۳)، نَصیبین (همان، ۲۸۳) و حَرّان (همان، ۱۶۱) بودند و در سدۀ سوم نیز همچنان صحابیان و عالمانی در موصل (همان، ۳۷۰؛ کشی، ۲۴۴، ۳۰۶)، نصیبین (نجاشی، ۳۴۶؛ ابن بابویه، *کمال*، ۵۰۵) و حَرّان (شیخ طوسی، *الفهرست*، ۲۷۳؛ ابن شهرآشوب، ۳/ ۵۲۹) فعال بودند. در این سده عالمانی از رِقّه (شیخ طوسی، *امالی*، ۴۷۵) و سِنْجار (نجاشی، ۱۲۵) هم می‌شناسیم، اما نمی‌توان آن را به معنای شکل‌گیری حوزه‌هایی در این دو شهر انگاشت. محمد بن علی شَلْمَغانی (مق ۳۲۲ق) عالم متهم به غلو که ناچار به گریختن از بغداد شده بود، حدودا در فاصله سالهای ۳۱۲ تا ۳۱۸ق در موصل در پناه ناصر الدولۀ حمدانی زیست (ابن اثیر، ۸/ ۲۹۰) و در آنجا محفلی پدید آورد (رک: نجاشی، ۳۷۹).

در فاصلۀ سالهای ۳۲۲ـ۳۸۶ق که آل حَمْدان رسما سلسله‌ای را در بلاد جزیره با

تختگاه موصل تأسیس کردند، با توجه به گرایش شیعی این خاندان و حمایتی که آنان از علویان و شیعه در موصل داشتند (مثلا رک: ابن صوفی، ۱۲۰ـ۱۲۱)، حوزهٔ علمی امامیه در موصل و دیگر شهرهای جزیره رونق گرفت. از رجال فعال در این دوره، کسانی چون عبدالعزیز بن عبدالله بن یونس و برادرش عبدالواحد (شیخ طوسی، ***الرجال***، ۴۳۱)، عِمران بن محمد خطیب مولی الصادق (ع) (همو، ***الامالی***، ۵۹۱)، علی بن اسماعیل دَقّاق (همان، ۶۳۹) و منصور بن حسن آبی (رک: ***الاصول الستة عشر***، ۱۹، ۴۱، ۵۸، جم استنساخ اصول مختلف توسط آبی) شایان ذکرند. چنین می‌نماید که در این دوره، حوزهٔ بلاد جزیره در موصل تمرکز یافته است و رجال شناخته در دیگر شهرها نیز، متفرق‌تر از آنند که بتوان دوام حوزه‌ای را در آنها دنبال کرد. وجود جمعیت شیعه در این اقلیم به اندازه‌ای است که توجه مسافری همچون مقدسی را جلب می‌کند (ص ۱۲۶).

با سقوط حَمْدانیان در ۳۸۶ق، بلاد جزیره که پیشتر تحت نفوذ آل بویه قرار گرفته بود، رسما به قلمرو بُوَیهیان بغداد (حک ۳۳۴ـ۴۴۷ق) افزوده شد و با وجود تشیع آل بویه، این تغییر در شرایط سیاسی و افتادن موصل از پایتختی، اهمیت حوزهٔ آن را فروکاست. در دورهٔ سلطهٔ آل بویه، عالمان محدودی را می‌شناسیم که در حوزهٔ موصل فعال بوده‌اند، مانند سَلامة بن ذُکا موصلی (نجاشی، ۲۶۵) که اصلا اهل حَرّان بود (شیخ طوسی، ***الرجال***، ۴۲۷)، علی بن هبة الله ابن رائقه (عبد علی، ۵۴۴). عالمی از نَصیبین مانند محمد بن عثمان نَصیبی هم در بغداد سکنا گزیده بود و آنجا تعلیم می‌داد (نجاشی، ۲۲۸، ۳۱۰، جم؛ ابن غضائری، ۱۲۱). ابوالفتح کَراجَکی برای ترویج افکار مکتب متکلمان در ۳۹۹ق درنگی در مَیافارقِین داشت (کراجکی، ***کنز***، ۱۵۴). سید مرتضی (د ۴۳۶ق) دیگر عالم از همان مکتب نیز، رساله‌ای با عنوان ***جوابات المسائل المیافارقیات***، برای عالمان همان شهر نوشته (چاپ ضمن ***رسائل الشریف المرتضی***، ۴/ ۳۷ بب) و سه

مکاتبه هم با حوزۀ موصل داشته، که مکاتبات دوم و سوم آن برجای مانده است (چاپ همان مجموعه، ۱/ ۱۶۷ بب، ۱۹۹ بب).

در سده‌های بعد، عالمان نادری مانند ابوالفتح آمِدی (د ۵۵۰ق) صاحب ***غرر الحکم*** (شعار، ۱۹۴) و علی بن ابی‌الفتح اِربِلی (د ۶۹۳ق) صاحب ***کشف الغمة*** (همان، ۷/ ۴۳۱)، از بلاد جزیره برآمدند. نیز، عالمانی همچون علاءالدین حسین سبزواری ساکن موصل (امین، ۲/ ۱۷۴) در آن اقامتی داشتند. پس از سدۀ ۸ ق، غلبۀ اهل سنت و جماعت بر آن ناحیه، محافل امامی را به افول برد.

۳. حوزه‌های شام

در منابع روایی امامیه شواهدی وجود دارد مبنی بر این که از سدۀ نخست هجری در بخشهایی از شام جماعتی از شیعیان زندگی می‌کرده‌اند؛ چنین شواهدی زمان حیات امام علی (ع) را دربرمی‌گیرد (مثلا ***کتاب سلیم***، ۴۳۶) و تا پایان سدۀ دوم هجری به طور مستمر ادامه دارد (مثلا رک: کلینی، ۲/ ۵۵۰، ۷/ ۸۷؛ ابن بابویه، ***من لا یحضر***، ۳/ ۴۱۸؛ قاضی نعمان، ۳/ ۲۷۸). در سدۀ دوم گاه مشخصا به حضور شیعیان در شهر حلب (کلینی، ۳/ ۵۵۴) و شهر رمله در فلسطین (ابن حمزه، ۳۷۰) تصریح شده است.

افزون بر اینها، در منابع اَنساب، اطلاعات گسترده‌ای در بارۀ حضور سادات عَلَوی در سراسر سده‌های نخستین در حلب، رمله و طرابلس، و در سطحی محدودتر بیروت و دمشق داده شده است (مثلا رک: فخر رازی، ۱۴۰؛ ابن عنبه، ۳۳، ۹۳، ۱۷۵، ۲۸۵). حتی تصریح شده است که آنان در دمشق، رمله و حلب نقیب داشته‌اند که شماری از آنان از فرزندان امام صادق (ع) بوده‌اند (برای دمشق، رک: ابن عساکر، ۴۱/ ۲۵؛ ذهبی، ***العبر***، ۶/ ۲۵۷؛ همو، ***تاریخ***، ۲۹/ ۴۴۱، ۴۱/ ۲۵، ۴۵۸، ۶۰/ ۳۹۵؛ برای رمله: ابن صوفی، ۳۰؛ فخر رازی، ۱۴۰؛ ابن عنبه، ۸۲؛ برای حلب: ابن عدیم، ۱۰/ ۴۳۵۲، ۴۴۹۲)؛ ذهبی،

العبر، ۶/ ۳۴۶).

الف) در سدهٔ سوم و چهارم هجری

در اواسط سدهٔ ۳ق، می‌توان عالمانی معدود را در حلب سراغ گرفت که بومی نیستند. این امر نشان می‌دهد که موجی از گسترش علم دینی در حلب از سوی عالمان بلاد دیگر آغاز شده است. در آن میان مشخصا می‌توان از احمد بن علی بن مهدی عالم اهل رِقّه که چندی در حلب تعلیم داده (شیخ طوسی، *الامالی*، ۴۴۸) و عُبید بن هیثم اَنماطی عالم بغدادی مهاجر به حلب (همان، ۶۲۸؛ خطیب، ۸/ ۶۲، ۱۱/ ۹۹) یاد کرد.

برآمدن سلسلهٔ شیعی آل حمدان در حلب (حک: ۳۳۳ـ۳۹۴ق)، موجب شد تا نزدیک به یک قرن حوزهٔ علمی حلب نیز شکوفا گردد. در این دوره، می‌توان به رجالی چون محمد بن حسین بن صالح عدل سبیعی (وفات تخمینی ۳۶۰ق) اشاره کرد که بومی حلب بود و در آن شهر، کسانی چون علی بن خالد مَراغی (شیخ طوسی، *الامالی*، ۲۳۸)، محمد بن عثمان نَصیبی (ثعلبی، ۶/ ۳۱۰؛ ابن بطریق، ۷۵، جم) و اسد بن ابراهیم سلمی حرانی (نجاشی، ۶۶؛ ابن غضائری، ۱۲۱) از او حدیث شنیدند.

پسر عموی او حسن بن احمد بن صالح سَبیعی (د ۳۷۱ق) نیز محدثی نامدار در حلب بود، نفوذ اجتماعی فراوان داشت و دروازهٔ سبیعی و حمام سبیعی در حلب بدو منسوب بود (ذهبی، *سیر*، ۱۶/ ۲۹۷). اهمیت او در حوزهٔ حلب به اندازه‌ای است که ابن اُسامهٔ حلبی معتقد بود اگر اهل حلب را جز سبیعی فضیلتی دیگر نبود، آنها را کفایت می‌کرد. وی نزد امیر سیف الدوله اعتباری تمام داشت (ذهبی، همانجا). در اواسط همان سدهٔ ۴ق، حوزهٔ حلب به اندازه‌ای جاذبه داشت که ابن ابی‌زینب نُعمانی (د ۳۶۰ق) مؤلف عراقی کتاب *الغیبة*، چندی در آن حوزه درس گفت (سند آغازین *الغیبة* نعمانی، ۲۵) و عالم بزرگی چون حسین بن خالویه (د ۳۷۰ق)، عالم امامی در ادب و علوم *قرآن* از آن شهر برخاست (نجاشی، ۶۷؛ نیز سیدی، ۴۰۳).

افزون بر حلب، رمله در فلسطین هم هدفی برای تبلیغ عالمان امامی دیگر سرزمینها بود و از اوایل سدهٔ ۳ق تا اوایل سدهٔ ۵ق، بارها عالمانی مانند احمد بن علی رِقّی در اواسط سدهٔ ۳ق (نجاشی، ۲۷۸)، علی بن محمد بن کأس نَخَعی در اواسط سدهٔ ۴ق (شیخ طوسی، *الامالی*، ۴۸۹)، قاضی اَسَد بن ابراهیم حَرّانی (د بعد ۴۱۰ق) (کراجکی، *التفضیل*، ۱۵، ۳۱)، شریف احمد بن حمزهٔ عَریضی معاصر او (همو، *کنز*، ۲۱۴ـ۲۱۵) و علی بن نصر بَندْنیجی از علمای قرن ۴ق (ابن غضائری، ۸۲) در آنجا محافل تدریس آراستند؛ اما اینان همه غیر بومی بودند و نشانی دیده نمی‌شود که در این سده‌ها حوزه مستمری در رمله شکل گرفته باشد. در طرابلس هم تنها نمونه‌های نادری از فعالیت، مانند تدریس حسین بن عبدالله بن ابی‌کامل طرابلسی (وفات تخمینی ۴۱۰ق) دیده می‌شود (کراجکی، *التفضیل*، ۱۴؛ ابن عساکر، ۴۱/ ۲۵؛ مرشد، ۲/ ۱۵۷) که تنها در حد یک زمینه برای ایجاد حوزه‌ای علمی است.

ب) از نیمهٔ سدهٔ چهارم تا سدهٔ ششم هجری

در جریانهای بعدی حوزه‌های شام، از نظر سیاسی تسلط فاطمیان و از نظر علمی، به عرصه آمدن مکتب شیخ مفید و شاگردانش تحول ساز بود. می‌دانیم که به دنبال فتح مصر، بخش جنوبی شام در حدود ۳۶۵ق توسط فاطمیان فتح شد و این حکومت با افت و خیزهایی که از نظر اقتدار داشت، تا سقوط خلافت فاطمی در ۵۶۷ ق دوام آورد. ناحیهٔ حلب نیز در ۳۸۶ق با حکومت یافتن لؤلؤ و بعد پسرش ابونصر بر حلب، زیر اطاعت فاطمیان درآمد. با توجه به شیعی بودن فاطمیان، این تحول سیاسی، موجب رونق در رشد حوزه‌های شام بود. از نظر علمی، به همان اندازه که برآمدن شیخ مفید در فضای بغداد، تاریخ حوزه‌های عراق را وارد مرحله‌ای نوین کرد، شاگردان شیخ مفید نیز فضای حوزه‌های شام را دگرگون ساختند.

در حلب آموزه‌های مکتب متکلمان جایگیر شد و زمام این جریان در دست

ابوالصلاح حلبی (وفات ۴۴۷ق) از مهم‌ترین شاگردان شیخ مفید و اثرگذارترین فقیهان متکلم بود (پاکتچی، «ابوالصلاح...»، ۶۰۸). ابوالفتح کراجکی دیگر از شاگردان شیخ مفید نیز در زمان حیات استادش به شام رفت؛ به نظر می‌رسد حضور کوتاه وی در حلب (کراجکی، *کنز*، ۲۱۵) در آستانهٔ سفرش به رمله بود که به چندی اقامت در آن شهر در فاصله ۴۱۰ـ۴۱۲ق انجامید (همان، ۱۸۱، ۲۴۷، ۲۶۷). وی پس از درگذشت شیخ مفید در ۴۱۸ق نیز سفری به صور داشت (نوری، ۳/ ۱۳۳) که تمام این سفرها در دوره‌ای است که وی خود در پی استماع از مشایخ و بهره گیری از محافل آن دو شهر بوده است. اما کراجکی در اواخر عمرش در ۴۴۱ق، سفری به صیدا (نوری، ۳/ ۱۳۴) و طرابلس کرد و در همین سفرها آثار متعددی را تألیف نمود که شماری از آنها به درخواست امیران و قاضیان وقت صورت گرفت (همان، ۳/ ۱۲۷ـ۱۲۸)؛ از جملهٔ اینان امیر الکتائب احمد بن محمد از بنی‌عمّار و رجال آن حکومت چون قوام الدوله و صارم الدوله بود (همان، ۳/ ۱۲۸، ۱۳۳). در سال پایانی عمر در ۴۴۹ق، نخست سفری به صیدا (آقابزرگ، ۲/ ۳۶۲) و بعد به صُور داشت و همانجا وفات یافت (ذهبی، *العبر*، ۳/ ۲۲۰؛ همو، *تاریخ*، ۳۰/ ۲۳۶؛ همو، *سیر*، ۱۸/ ۱۲۱ـ۱۲۲). آشکار است که وی رمله را مکان مساعدی نیافته، ولی کوشیده است در شهرهای امروزی لبنان، طرابلس، صور و صیدا محافلی را برای آموزش دینی دایر کند.

همزمان از شاگردان شیخ مفید، ابوعلی حسن بن محمد رِقّی نیز در رَمله فعال بوده، و بر اساس سندی، در ۴۲۳ق آنجا تدریس می‌کرده است (طبرسی، ۳۲۵). نیز، در طول همان سالها سید مرتضی سه رساله در پاسخ پرسشهایی از طرابلس نوشته که سومین آن برجای مانده است (چ ضمن *رسائل الشریف المرتضی*، ۱/ ۳۰۷ بب)؛ وی مکاتبه‌ای هم با عنوان *المسائل الرملیة*، با حوزهٔ رمله داشته است (همان، ۴/ ۴۵ بب). منازعهٔ ابن ربیعهٔ طرابلسی با عالمی دیگر به نام علی بن نصر فائقی هم موضوع پرسش شیخ طوسی از

شیخ مفید بوده است (رک: شیخ مفید، ۵ ـ۶).

شاید مؤثرترین چهره در انسجام حوزهٔ طرابلس، سعدالدین عبد العزیز بن نِحریر بن بَرّاج است که اصالتا مصری بود، سپس به بغداد رفت و از شاگردان خاص سید مرتضی و بعد شیخ طوسی شد. وی پس از تحصیل، و زمانی که فقیهی سرآمد بود، در ۴۳۸ق ـ یعنی دو سال بعد از درگذشت سید مرتضی ـ بغداد را ترک کرده، به طرابلس آمد؛ مورد حمایت امیر جلال الملک از فرمانروایان بنی عمار قرار گرفت، از جانب وی سالهایی قاضی طرابلس بود و از نظر معنوی نیز پیشوای امامیان آن شهر محسوب می‌شد. آثار وی *المهذب*، *جواهر الفقه* و *شرح جمل العلم* از نوشته‌های ماندگار فقه امامی است (منتجب الدین، ۱۰۷؛ افندی، *ریاض*، ۳/ ۱۴۲ـ۱۴۳)، ابن براج کوشش کراجکی را به ثمر رسانید و حوزهٔ طرابلس را تا چندین نسل پایداری بخشید؛ اما بر خلاف کراجکی دیگر بر مشرب او آموزهٔ متکلمان غالب نبود و مروج فقه شیخ طوسی به شمار می‌آمد. از همین رو او را خلیفهٔ شیخ طوسی در بلاد شام خوانده‌اند (شهید اول، اجازه، ۱۹۸). از دیگر شاگردان شیخ طوسی از طرابلس، محمد بن هبة الله وَرّاق را نیز می‌شناسیم (منتجب الدین، ۱۵۵). در همان سالها، ابویَعلی جعفری (د ۴۶۳ق)، رقیب شیخ طوسی در بغداد و مروج آموزه‌های شیخ مفید، در پاسخ به پرسشهای هوادارانش در طرابلس، دو رسالهٔ جوابیه نوشته بود (نجاشی، ۴۰۴).

پ) سدهٔ ششم هجری به بعد

به عنوان تتمیم فایده، گفتنی است در طول سدهٔ ۶ق، حوزه‌های حلب و طرابلس به فعالیت خود ادامه دادند و تقابل دو حوزه، تا حدودی نمودی از تقابل و رقابت مکتب متکلمان با مکتب شیخ طوسی نیز بود. در حلب مکتب متکلمان غلبه داشت و در طرابلس مکتب شیخ طوسی غالب آمده بود.

در حلب، آل زهره نمادی برای دوام مکتب متکلمان محسوب می‌شدند و در شمار

عالمان این خاندان، کسانی مانند عزالدین ابن زهره (د ۵۸۵ق) صاحب اثر ماندگار *غُنْیَةُ النُّزوع* که از نقادان شیخ طوسی محسوب می‌شود (مدرسی، ۵۱) و جمال‌الدین ابن زهره (د بعد ۵۹۷ق) صاحب آثاری چون *التجرید لفقه الغنیة* (کرکی، ۲۵؛ حر عاملی، ۲/ ۱۶۲ـ۱۶۳) برآمدند. ابن شهرآشوب سَرَوی (د ۵۸۸ق) از علمای طبرستانی مکتب متکلمان، نیز سفری به حلب داشت و بخش پایانی عمرش را در آنجا اقامت گزید (رک: پاکتچی، *مکاتب*، ۱۵۱). علاءالدین ابن ابی‌المجد حلبی از عالمان همان سده نیز در کتاب *اشارة السبق*، بر موضع متکلمان در نفی حجیت خبر واحد صریحا پای فشرد (حلبی، *اشارة*، ۷۱) و با دیدگاه شیخ طوسی در این باره مقابله کرد (قس: مدرسی، ۵۰).

تنها طیفی از عالمان حلب که شخصیتی روایی داشتند، به دنبال جمعی میان آثار دو مکتب بودند؛ در این باره، شاخص، محمد بن علی بن محسن حلبی است که خود محضر شیخ طوسی را درک کرد (منتجب الدین، ۱۵۵) و کوشید موازی با ترویج آثار شیخ طوسی (مثلا رک: راوندی، ۱/ ۱۷، ۲/ ۷۹۳؛ یحیی بن سعید، ۶۰۶) و ابن برّاج (شهید اول، *الاربعون*، ۷۴؛ ابن ابی‌الرضا، ۱۶۰)، آثار کراجکی از مکتب متکلمان را نیز ترویج کند (شهید اول، *الاربعون*، ۸۰؛ شهید ثانی، ۷۷). اهمیت حوزهٔ حلب به‌اندازه‌ای بود که حتی عالمانی زادهٔ رمله مانند شریف اشرف بن اَغَرّ معروف بتاج المُلک عَلَوی (د ۶۱۰ق) نیز به این حوزه جذب شدند (آقابزرگ، ۵/ ۱۶۰، ۱۶/ ۷۵).

در سدهٔ ۷ق، با وجود آن که خلافت فاطمی بر افتاده بود و حاکمان جانشین از تشیع حمایت نمی‌کردند، حوزهٔ حلب با رونق کمتر به فعالیت خود ادامه داد و شاخص آن بزرگانی چون یحیی بن حمید بن ابی‌طَیّ (د ح ۶۳۰ق)، مورخ و رجالی مشهور (فکرت، ۶۷۶ـ۶۷۷) و محیی‌الدین محمد بن عبدالله بن زهره (د ۶۳۴ یا ۶۳۶ق)، صاحب *الاربعین* (رک: مآخذ)، بودند. شواهدی وجود دارد که از ضعف حوزهٔ حلب در این دوره حکایت دارد؛ از جمله، این که محیی‌الدین ابن زهره برای روایت از شیوخ پیشین شام

مانند ابن محسن حلبی و کراجکی، از عالمانی از دیگر بلاد مانند ابوالحارث علوی بغدادی و شاذان بن جبرئیل قمی به عنوان واسطه استفاده کرده است (رک: ابن زهره، ۴۶؛ شهید اول، ***الاربعون***، ۷۴).

در ۶۵۸ق هلاکو خان مغول به حلب یورش آورد و پس از کشتاری بزرگ، حلب را به ویرانه‌ای مبدل ساخت («آل ابی‌جراده»، ۵۴۶). در سدهٔ ۸ق، تنها چند بازمانده از خاندان بنی‌زُهره را می‌شناسیم؛ شخصیتهایی چون تاج‌الدین محمد بن حمزه (د بعد ۷۵۳ ق) ـ صاحب ***غایة الاختصار*** (چاپ نجف، ۱۳۸۲ق)، بدرالدین حسن بن محمد (د ۷۵۵ق) ـ که علامهٔ حلی به او و چهار تن دیگر از افراد خانواده اش، اجازهٔ کبیره خود را داده است (عالم زاده، ۱۶) ـ و دیگر، شریف محمد بن علی بن زهره (د ۷۷۹ق) ـ که آموخته‌هایش از عالمان ایرانی را در حلب نشر کرد (همو، ۱۷).

اما حوزهٔ طرابلس که در اواخر سدهٔ ۵ ق قوام یافته بود، تا اواسط سدهٔ بعد ادامه داشت. حلقهٔ وصل در نسل اول، قاضی عزالدین عبدالعزیز بن ابی‌کامل طرابلسی (د بعد ۵۲۵ ق) بود که نزد ابوالصلاح حلبی، ابوالفتح کراجکی و قاضی ابن براج دانش آموخت و به تدریس آثار آنان در طرابلس پرداخت (رک: شهید اول، ***الاربعون***، ۷۶، ۷۹ـ۸۰؛ علامه، اجازه، ۷۱ـ۷۲؛ ابن داوود، ۷ـ۸). همچنین، باید از قاضی اسعد بن ابی‌روح طرابلسی یاد کرد که از شاگردان مهم ابن براج و به قول منابع اهل سنت، «رأس شیعیان در شام» بود و حلقهٔ تدریس شایان توجهی داشت (ذهبی، ***سیر***، ۱۹/ ۴۹۹؛ ابن حجر، ***لسان***، ۱/ ۳۸۶). در نسل دوم نیز، حلقهٔ وصل ابومحمد عبیدالله بن عُمر عُمَری طرابلسی (وفات تخمینی ۵۶۰ق) بود که نزد ابن ابی‌کامل شاگردی، و آثار سه استاد یاد شدهٔ شام را به نسلهای بعد منتقل کرد (شهید اول، ***الاربعون***، ۷۵ـ۷۶؛ فخار، ۶۹؛ علامه، اجازه، ۷۲).

۴. حوزهٔ مصر

در میان تابعین مصری، کسانی چون عبد اللّه بن زَریر غافْقی (د ۸۰ق) راه را برای شکل‌گیری محافل تعلیمی شیعه در آن دیار گشودند (ابن حجر، *تقریب*، ۳۰۳). در سدهٔ بعد، برخی از اصحاب امام باقر و صادق (ع)، مانند رشد بن سعد، حَمّاد بن عبداللّه و سعید بن ابی‌هلال از آن دیار بودند (برقی، «*الرجال*»، ۴۵؛ شیخ طوسی، *الرجال*، ۱۳۵، ۱۸۷، ۲۰۵، ۲۱۳).

نوادهٔ امام صادق (ع)، اسماعیل بن موسی بن جعفر در مصر سکنا گزید و فرزندانش در آن دیار بودند. وی نسخه‌ای را به نقل از پدر از جدش روایت می‌کرد که به *جعفریات* یا *اشعثیّات* شهرت گرفت و شامل احادیثی بیشتر فقهی بود (نجاشی، ۲۶؛ شیخ طوسی، *الفهرست*، ۴۵؛ چاپ کتاب، همراه *قُرب الإسناد* حمیَری، تهران، مکتبة نینوی الحدیثة).

الف) سده‌های سوم و چهارم هجری

در طول سدهٔ سوم، حضور کسانی چون حسین بن علی مصری متکلم و مؤلف اثری در امامت (نجاشی، ۶۶)، عیسی بن مُستفاد صاحب کتاب *الوصیة* که طریق روایت آن در چند نسل متوالی مصری بود (همان، ۲۹۸؛ ابن غضائری، ۸۱)، ابو یوسف وُحاظی، اَزهَر بن بِسطام بن رُستم و حسن بن یعقوب، شاگردان عیسی بن مستفاد (نجاشی، ۲۹۸) و یحیی بن عثمان سَهْمی (د ۲۸۲ق) از محدثان (ابن حجر، *تقریب*، ۵۹۴) و عبداللّه بن محمد بَلَوی محدث و مورخ (شیخ طوسی، *الفهرست*، ۱۶۹؛ ابن غضائری، ۸۰)، در فضای علمی مصر حضور داشتند و برخی مانند حسین بن علی مصری و یحیی بن عثمان، به موازات مشایخ شیعی از مشایخ عامه نیز دانش آموخته بودند، تا حدی که احادیث آنان در جوامع حدیثی ایشان هم دیده می‌شود (مثلا ابن ماجه، ۱/ ۴۴۵).

در پایان آن سده، در کنار متکلمی نزدیک به مکتب نوبختیان، یعنی ابوالاحوص

مصری (نجاشی، ۱۵۷؛ شیخ طوسی، *الفهرست*، ۲۷۷)، محدثانی چون محمد بن محمد بن اشعث راوی *اشعثیات* (نجاشی، ۳۷۹؛ شیخ طوسی، *الفهرست*، ۴۶)، محمد بن علی بن ابی‌الحدید (نجاشی، ۱۰۶) و محمد بن علی علوی حسینی (ابن طاووس، ۲۷۸ـ۲۷۹)، شایان ذکرند.

نیمهٔ نخست سدهٔ ۴ق، رونق بیشتری در محافل تعلیمی امامیهٔ مصر دیده می‌شود. این حوزه در این عصر شخصیتهایی چون محمد بن احمد زَعفرانی مصری مهاجر به بغداد (شیخ طوسی، *الرجال*، ۴۴۳)، عبید الله بن فضل صابونی، استاد ابن قولویه (نجاشی، ۲۹۸)، محمد بن احمد جُعفی صابونی ـ مشهورترین فقیه امامی مصر (همان، ۳۷۴؛ شیخ طوسی، *الفهرست*، ۲۸۱) ـ و عبید الله بن فضل نَبْهانی را در خود جای داده است. دو تن اخیر، از کوفه به مصر کوچیده بودند (نجاشی، ۲۳۲)؛ امری که می‌تواند خود حاکی از همین رونق باشد.

یکی از عالمان مصری در همین سده، محدثی چون هارون بن موسی تَلَّعُکْبَرى (د ۳۸۵ق) را برای استماع به آن دیار کشانده است (مثلا رک: شیخ طوسی، *الرجال*، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۹، ۴۳۱، ۴۸۱). برخی از عالمان این سده در مصر، مانند عبید الله بن فضل طائی راوی کتب حسین بن سعید اهوازی (نجاشی، ۶۰) و محمد بن احمد بن سلیم صابونی راوی کتاب جعفر بن یحیی بن علاء رازی (همان، ۱۲۶) در نقل میراث مکتوب سایر سرزمینها نیز ایفای نقش کرده‌اند.

ب) عصر فاطمی

فتح مصر در ۳۵۶ق توسط فاطمیان (حک: ۲۹۷ـ۵۶۷ق)، شرایط بهتری را برای رشد امامیه در آن دیار فراهم آورد. عالمانی در نیمهٔ دوم سدهٔ ۴ق در این بوم، فعال‌تر از گذشته عمل کردند. از آن میان می‌توان کسانی چون ابن ابی‌عَسّاف مَعافری، راوی آثار جُعفی صابونی (شیخ طوسی، *الفهرست*، ۲۸۱)، جعفر بن محمد بن عبیدالله راوی کتب

پیشینیان مانند وهیب بن خالد بصری (نجاشی، ۴۳۱) را نام برد. در همین سالها اهمیت محافل تعلیمی در مصر به‌اندازه‌ای است که ابن بابویه (د ۳۸۱ق) رساله‌ای در پاسخ پرسشهای رسیده از مصر می‌نویسد (همان، ۳۹۲). چنین می‌نماید که در همان زمان، ابن جُنِید اسکافی فقیه صاحب رأی عراق نیز در مصر هودارانی داشته، و رساله‌ای خطاب به آنان نوشته بوده است (همان، ۴۰۰).

در اوایل سدهٔ ۵ ق، با برآمدن مکتب متکلمان در بغداد، مکاتباتی هم از سوی سید مرتضی با مصریان انجام گرفت که حاصل آن دو رساله بود (شیخ طوسی، *الفهرست*، ۱۶۵). یکی از دو رساله که اکنون برجای مانده، بیشتر صبغهٔ کلامی دارد و حاکی از رواج مباحث عقلی در حوزهٔ مصر است (سید مرتضی، ۴/ ۱۵ بب). در راستای گسترش تعالیم شیخ مفید و مکتب متکلمان، ابوالفتح کَراجَکی نیز بارها از جمله در ۴۰۷ق و ۴۲۶ق به مصر رفته، و چندی به تعلیم پرداخته است (کراجکی، *کنز*، ۵۰، ۱۵۳، جم). در همین دوره، در حوزهٔ امامی مصر اختلافاتی وجود دارد. از جمله، ابوالحسن بن ابی‌حازم مصری، به سبب دیدگاهی که در باب عدد ماه رمضان دارد، با ردیه‌ای از سوی کراجکی مواجه می‌شود (نوری، ۳/ ۱۳۳). کسانی مانند ابوالیَقْظان مصری نیز با کراجکی همراهی می‌کنند و کراجکی برای آنها کتابی می‌نویسد (همانجا).

در اواسط سده، سلیمان بن حسن صَهْرَشتی از شاگردان مصریِ سید مرتضی و شیخ طوسی، چهره‌ای شاخص در فقه امامی بود که دیدگاه‌هایش به طور گسترده مورد توجه فقیهان بعدی قرار گرفت (رک: منتجب الدین، ۸۵ـ۸۶). قاضی عبدالعزیز بن براج طرابلسی (د ۴۸۱ق)، بزرگترین مروج مکتب شیخ طوسی در شام و مصر، تولد و نشأتش در مصر بود (افندی، *ریاض*، ۳/ ۱۴۳) و محفلش در مصر نفوذ داشت. از جمله حسن بن عبد العزیز جَبهانی فقیه امامی قاهره از شاگردان شیخ طوسی و بعد ابن براج، مروج این مکتب در آن دیار بود (منتجب الدین، ۴۴).

پ) سدهٔ ششم به بعد

باز به عنوان تتمیم فایده در بخش مصر، باید افزود که در ۵۲۵ق، آن گاه که خلافت فاطمی در قاهره تصمیم گرفت از چهار مذهب امامی، اسماعیلی، مالکی و شافعی، برای هر مذهب یک تن را به عنوان قاضی القضاة برگزینند، شاگرد ابن براج، ابن ابی‌کامل طرابلسی را به این منصب گمارد (ابن میسر، ۷۴) و شاگرد فرد اخیر، ریحان حَبَشی (د بعد ۵۵۰ق)، ادامه دهندهٔ مکتب شیخ در مصر تا اواسط سدهٔ ۶ ق بود (ابن حجر، ***لسان***، ۲/ ۴۶۹؛ حر عاملی، ۲/ ۱۲۰).

در ۵۶۷ق، خلافت فاطمی مصر به دست صلاح‌الدین اَیّوبی سقوط کرد و فشاری که از آن پس بر عموم شیعیان اعم از اسماعیلی و امامی وارد آمد، موجب شد تا در نسل پس از ریحان، عملا حوزهٔ علمی امامیان در مصر، افول نماید. از جملهٔ اندک اشاره‌ها به وجود عالمانی امامی در مصر تا اواخر سدهٔ ۶ ق، جوابیه‌ای از جمال‌الدین ابن زهرهٔ حلبی (د بعد ۵۹۷ق) به پرسشگری از مصر در باب مسائل نبوت بوده است (عالم زاده، ۱۶). از آن پس، نشانی از یک حوزهٔ امامی در مصر باقی نبود. معین‌الدین مصری (د بعد ۶۱۹ق) فقیه امامی برآمده از مصر در همان سالها ظاهرا در شام می‌زیست (حر عاملی، ۲/ ۳۲۴). معین‌الدین از شاگردان ابوالمکارم ابن زهره، و مروّج مکتب متکلمان ـ و نه شیخ طوسی ـ بود (معین‌الدین مصری، ۳۱ـ۳۲؛ نیز ابن ابی‌الرضا، ۱۶۱). آراء وی برای پسینیان از امامیه اهمیت داشت و مواردی از آن در کتب بعدی امامیه نقل شده است (برای نمونه، رک: آبی، ۲/ ۴۴۸، ۴۷۷؛ علامهٔ حلی، ***مختلف***، ۹/ ۱۶، ۲۵، جم). عالمی چون شمس‌الدین محمد بن غزال مصری هم در اواخر سدهٔ ۷ق، در کوفه می‌زیست (رک: حر عاملی، ۲/ ۲۹۲). بااینحال، گویا تا اواسط سدهٔ ۷ق، هنوز عالمانی در مصر حضور داشته‌اند که مخاطب ***المسائل المصریة*** محقق حلی (د ۶۷۶ق) بوده‌اند (رک: محقق حلی، ۱۹۵بب).

نتیجه

در این مطالعه دریافتیم بومهایی مثل قم و کوفه که از نگاه عالمان شیعی تشخص داشته‌اند، عملا از حیث گستردگی تعالیم، برخورداری از مفتیانی ویژه در اعصار کهن و منصوب از جانب اهل بیت (ع)، برخورداری از نسخه‌هایی ویژه و انحصاری از کتب مهم، و هم از حیث برخورداری از روایاتی انحصاری نیز، شاخص بوده‌اند. گذشته از این، گاه در چنین بومهایی جایگاه علمی فرد یا خاندانی به نفوذ اجتماعی پیوند خورده، و سبب شده است مکتب فکری خاصی در آن بوم گسترش یابد و مکاتب رقیب، از میدان به در شوند؛ یا حتی فضای بوم از تفکر ایشان تصفیه، و بر پایهٔ اندیشه‌ای خاص، یکدست و قطبی‌سازی شود.

بااینحال، حوزه‌های فرعی نیز، گاه زمینهٔ مساعدی برای استمرار مکاتبی رقیب حوزه‌های پرقدرت بوده‌اند؛ مکاتبی که در حوزه‌های پرقدرت امکان استمرارشان فراهم نبوده است؛ چنان که مثلا، مکتب متکلمان بغداد پس از آن که با درگذشت ابویعلی جعفری در این شهر بی‌رونق شد، در حلب به بقای خود ادامه داد و شخصیتهایی چون ابوالصلاح حلبی را در خود پرورد. به همین ترتیب، گاه بنیانگذاران اندیشه‌های نوین به این حوزه‌های فرعی کوچیده، و بدین سان خود را از سیطرهٔ جریانهای علمی حاکم بر مراکز علمی پرقدرت وارهانده، و احیانا خود پدیده‌های مهمی را در تاریخ تشیع موجب شده‌اند؛ چنان که دیدیم تألیف کتابی چون *کافی* کلینی در تردد میان دو حوزهٔ فرعی ری و بغداد، و خارج از محیط سیطرهٔ تفکر غالب در حوزهٔ علمی قم روی داد.

برخی حوزه‌های فرعی نیز، حاصل توسعهٔ تعالیم یک حوزهٔ مهم بودند. برای نمونه، شاگردانی از مکتب متکلمان بغداد در اوج شکوفایی این مکتب به واسط رفتند و این مکتب را در آنجا توسعه دادند. آنها ارتباط علمی خود را با حوزهٔ بغداد حفظ کردند و حتی پرسشهای رایج در میان آنها، سبب تألیف آثاری در حوزهٔ بغداد شد. به همین

ترتیب، شاگردان دیگری از این حوزه کوشید با مهاجرت به حلب، رمله، و طرابلس، دامنهٔ نفوذ این حوزهٔ علمی را توسعه دهند، که البته گاهی نیز این توسعه طلبی قرین موفقیت نبود.

عالمان این حوزه‌های فرعی گاه فراتر از تقابل با حوزه‌های بزرگ، با همدیگر نیز تقابل داشته، و در مقام رد آرای همدیگر تألیفاتی کرده‌اند؛ چنان که مثلا، کراجکی ردیه‌ای بر دیدگاه ابوالحازم مصری در بارهٔ عدد ماه رمضان می‌نویسد. حتی گاهی همین حوزه‌های فرعی با ظهور یک مکتب مهم در آنها و البته فراهم بودن زمینهٔ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، به یک حوزهٔ مهم مبدل شده است؛ چنان که بغداد با ظهور شیخ مفید چنین گردید.

سرآخر، در این مطالعه روشهایی را برای شناخت حوزه‌های فرعی و استمرار آنها آزمودیم. برای نمونه، دیدیم که با نظر در اسنادهای بومی روایات، یا اجازه نامه‌های علما چه قدر می‌توان در بارهٔ مکاتب بومی و امتداد تاریخی آنها آگاهی کسب کرد. به همین ترتیب، دیدیم گاه می‌توان با قیاس مولد عالمان یک عصر و موطن ایشان، یا شواهدی از این دست، ردی از تأسیس یک حوزهٔ علمی جدید در یک بوم گرفت.

منابع

۱ـ آبی، حسن بن ابی‌طالب، ***کشف الرموز***، به کوشش علی پناه اشتهاردی و حسین یزدی، قم، جامعهٔ مدرسین، ۱۴۰۸ق.

۲ـ آقابزرگ طهرانی، محمد محسن، ***الذریعة الی تصانیف الشیعة***، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م.

۳ـ «آل ابی‌جراده»، ***دائرة المعارف بزرگ اسلامی***، جلد اول، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷ش.

۴ـ ابن ابی‌الرضا، محمد بن حسن، الاجازة، ضمن ج ۱۰۴ ***بحار الانوار*** مجلسی، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م.

۵ـ ابن اثیر، علی بن محمد، ***الکامل فی التاریخ***، به کوشش تورنبرگ، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۶ق/ ۱۹۶۶م.

۶ـ ابن بابویه، محمد بن علی، ***الخصال***، به کوشش علی‌اکبر غفاری، قم، جامعهٔ مدرسین، ۱۳۶۲ش.

۷ـ ــــــــــــ ***عیون اخبار الرضا (ع)***، بیروت، اعلمی، ۱۴۰۴ق/ ۱۹۸۴م.

۸ـ ــــــــــــ ***کمال‌الدین***، به کوشش علی‌اکبر غفاری، تهران، مکتبة الصدوق، ۱۳۹۰ق.

۹ـ ــــــــــــ ***من لا یحضره الفقیه***، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، جامعهٔ مدرسین، ۱۴۰۴ق.

۱۰ـ ابن بسطام، عبدالله و حسین، ***طب الائمة***، نجف، المکتبة الحیدریة، ۱۳۸۵ق/ ۱۹۶۵م.

۱۱ـ ابن بطریق، یحیی بن حسن، ***العمدة***، قم، جامعهٔ مدرسین، ۱۴۰۷ق.

۱۲ـ ابن جوزی، عبدالرحمان بن علی، *المنتظم*، به کوشش محمد و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۲ق/ ۱۹۹۲م.

۱۳ـ ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، *تقریب التهذیب*، به کوشش محمد عوامه، حلب دار الرشید، ۱۴۰۸ق/ ۱۹۸۸م.

۱۴ـ ــــــــــــــ *لسان المیزان*، حیدرآباد دکن، دائرة المعارف النظامیة، ۱۳۲۹ـ۱۳۳۱ق.

۱۵ـ ابن حمزه، عبدالله، *الثاقب فی المناقب*، به کوشش نبیل رضا علوان، قم، مؤسسه انصاریان، ۱۴۱۲ق.

۱۶ـ ابن داوود حلی، حسن بن علی، *الرجال*، به کوشش جلال‌الدین حسینی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ش.

۱۷ـ ابن زهره، حمزة بن علی، *غنیة النزوع*، به کوشش ابراهیم بهادری، قم، مؤسسة الامام الصادق (ع)، ۱۴۱۷ق.

۱۸ـ ابن شهرآشوب، محمد بن علی، *مناقب آل ابی‌طالب*، نجف، المکتبة الحیدریة، ۱۳۷۶ق.

۱۹ـ ابن صوفی، علی بن محمد، *المجدی*، به کوشش احمد مهدوی دامغانی، قم، کتابخانهٔ مرعشی، ۱۴۰۹ق.

۲۰ـ ابن طاووس، علی بن موسی، *مهج الدعوات*، چ سنگی، ایران، ۱۳۲۳ق.

۲۱ـ ابن عدیم، عمر بن احمد، *بغیة الطلب*، به کوشش سهیل زکار، بیروت، دار الفکر، ۱۹۸۸م.

۲۲ـ ابن عساکر، علی بن حسن، *تاریخ مدینة دمشق*، به کوشش علی شیری، بیروت/ دمشق، دار الفکر، ۱۴۱۵ق/ ۱۹۹۵م.

۲۳ـ ابن عنبه، احمد بن علی، *عمدة الطالب*، به کوشش محمد حسن آل طالقانی، نجف،

المکتبة الحیدریة، ۱۳۸۰ق/ ۱۹۶۱م.

۲۴ـ ابن غضائری، احمد بن حسین، ***الرجال***، به کوشش محمد رضا جلالی، قم، دار الحدیث، ۱۴۲۲ق.

۲۵ـ ابن ماجه، محمد بن یزید، ***السنن***، به کوشش محمد فؤاد عبدالباقی، قاهره، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۹۵۲ـ۱۹۵۳م.

۲۶ـ ابن میسر، محمد بن علی، ***اخبار مصر***، به کوشش هانری ماسه، قاهره، المعهد الفرنسی، ۱۹۱۹م.

۲۷ـ ابن ندیم، محمد بن اسحاق، ***الفهرست***، به کوشش رضا تجدد، تهران، کتابخانهٔ اسدی، ۱۳۵۰ش.

۲۸ـ ابو غالب زراری، احمد بن محمد، ***رسالة فی آل اعین***، به کوشش محمد علی ابطحی، اصفهان، ربانی، ۱۳۹۹ق.

۲۹ـ ***الاختصاص***، منسوب به شیخ مفید، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، جامعهٔ مدرسین، ۱۴۱۳ق.

۳۰ـ ***الاصول الستة عشر***، قم، دار الشبستری، ۱۴۰۵ق.

۳۱ـ افندی، عبدالله، ***تعلیقة امل الآمل***، به کوشش سید احمد حسینی، قم، کتابخانهٔ مرعشی، ۱۴۱۰ق.

۳۲ـ ـــــــــــــ ***ریاض العلماء***، به کوشش احمد حسینی، قم، کتابخانهٔ مرعشی، ۱۴۰۱ق.

۳۳ـ امین، حسن، ***مستدرکات اعیان الشیعة***، بیروت، دار التعارف، ۱۴۰۶ق.

۳۴ـ انصاری، حسن، «ابوسهل نوبختی»، ***دائرة المعارف بزرگ اسلامی***، جلد پنجم، تهران، ۱۳۷۲ش.

۳۵ـ اهوازی، حسین بن سعید، ***الزهد***، به کوشش غلامرضا عرفانیان، قم، المطبعة

العلمیة، ۱۳۹۹ق.

۳۶ـ برقی، احمد بن محمد، «الرجال»، همراه ***رجال*** ابن داوود حلی، به کوشش جلال‌الدین محدث، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ش.

۳۷ـ ــــــــــــ ***المحاسن***، به کوشش جلال‌الدین محدث، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۳۱ش.

۳۸ـ بیاضی، علی بن یونس، اجازة به ناصر بن ابراهیم بویهی، ضمن جلد ۱۰۴ ***بحار الانوار*** مجلسی، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق.

۳۹ـ پاکتچی، احمد، «ابوالصلاح حلبی»، ***دائرة المعارف بزرگ اسلامی***، جلد پنجم، تهران، ۱۳۷۲ش.

۴۰ـ ــــــــــــ «ابوالمفضل شیبانی»، ***دائرة المعارف بزرگ اسلامی***، جلد ششم، تهران، ۱۳۷۳ش.

۴۱ـ ــــــــــــ «تعلکبری»، ***دائرة المعارف بزرگ اسلامی***، جلد شانزدهم، تهران، ۱۳۸۷ش.

۴۲ـ ــــــــــــ ***مکاتب فقه امامی ایران پس از شیخ طوسی تا پایگیری مکتب حله***، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۵ش.

۴۳ـ ــــــــــــ ***نصوص و ابحاث حول نهج البلاغة و مدونه***، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۲ش.

۴۴ـ ثعلبی، احمد بن محمد، ***التفسیر***، به کوشش ابومحمد بن عاشور، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق/ ۲۰۰۲م.

۴۵ـ حر عاملی، محمد بن حسن، ***امل الآمل***، به کوشش احمد حسینی، بغداد، مطبعة الآداب، ۱۳۸۵ق/ ۱۹۶۵م.

۴۶ـ حلبی، علی بن حسن، *اشارة السبق*، قم، جامعهٔ مدرسین، ۱۴۱۴ق.

۴۷ـ خطیب بغدادی، احمد بن علی، *تاریخ بغداد*، قاهره، مطبعة السعادة، ۱۳۴۹ق.

۴۸ـ درست بن منصور واسطی، «کتاب»، ضمن *الاصول الستة عشر*، قم، دار الشبستری، ۱۴۰۵ق.

۴۹ـ ذهبی، محمد بن احمد، *تاریخ الاسلام*، به کوشش عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دار الکتاب العربی،۱۴۱۳ق/ ۱۹۹۳م.

۵۰ـ ــــــــــــ *سیر اعلام النبلاء*، به کوشش شعیب ارنؤوط و دیگران، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۵ق/ ۱۹۸۵م.

۵۱ـ ــــــــــــ *العبر فی خبر من غبر*، به کوشش صلاح‌الدین منجد، کویت، مطبعة حکومة الکویت، ۱۹۸۴م.

۵۲ـ راوندی، سعید بن هبة الله، *الخرائج و الجرائح*، قم، مدرسة الامام المهدی (ع)، ۱۴۰۹ق.

۵۳ـ سجادی، صادق، «آل بویه»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، جلد اول، تهران، ۱۳۶۷ش.

۵۴ـ سند آغازین *الغیبة* محمد بن ابراهیم نعمانی، به کوشش فارس حسون، قم، انوار الهدی، ۱۴۲۲ق.

۵۵ـ سید مرتضی، علی بن حسین، *الرسائل*، به کوشش احمد حسینی، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۰۵ق/ ۱۹۸۵م.

۵۶ـ سیدی، محمد، «ابن خالویه»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، جلد سوم، تهران، ۱۳۶۹ش.

۵۷ـ شعار، جعفر، «آمدی»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، جلد دوم، تهران، ۱۳۶۸ش.

۵۸ـ شهید اول، محمد بن مکی، اجازه به شمس‌الدین ابن نجدة، ضمن *بحار الانوار* مجلسی، ج ۱۰۷، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق.

۵۹ـ ــــــــــــ *الاربعون حدیثاً*، قم، مدرسة الامام المهدی (ع)، ۱۴۰۷ق.
۶۰ـ شهید ثانی، زین‌الدین، «کشف الریبة»، همراه *محاسبة النفس* ابن طاووس، تهران، کتابخانهٔ مرتضوی.
۶۱ـ شیخ طوسی، محمد بن حسن، *الامالی*، قم، مؤسسه بعثت، ۱۴۱۳ق.
۶۲ـ ــــــــــــ *تهذیب الاحکام*، به کوشش حسن موسوی خرسان، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۶۴ش.
۶۳ـ ــــــــــــ *الرجال*، به کوشش جواد قیومی، قم، جامعهٔ مدرسین، ۱۴۱۵ق.
۶۴ـ ــــــــــــ *الفهرست*، به کوشش جواد قیومی، قم، مؤسسة نشر الفقاهة، ۱۴۱۷ق.
۶۵ـ شیخ مفید، محمد بن محمد، *المسائل الطوسیة*، قم، دار المفید، ۱۴۱۳ق.
۶۶ـ صاحب معالم، حسن بن زین الدین، «الاجازة الکبیرة»، ضمن *بحار الانوار* مجلسی، ج ۱۰۶، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق.
۶۷ـ صدر، حسن، *تکملة امل الآمل*، به کوشش احمد حسینی، قم، کتابخانهٔ مرعشی، ۱۴۰۶ق.
۶۸ـ صفار، محمد بن حسن، *بصائر الدرجات*، تهران، مکتبة الاعلمی، ۱۴۰۴ق.
۶۹ـ طباطبایی، عبدالعزیز، «المتبقی من مخطوطات *نهج البلاغة*»، *تراثنا*، شمارهٔ ۵، ۱۴۰۶ق.
۷۰ـ ــــــــــــ *مکتبة العلامة الحلی*، قم، مؤسسة آل البیت (ع)، ۱۴۱۶ق.
۷۱ـ طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج*، به کوشش محمدباقر موسوی خرسان، نجف، دار النعمان، ۱۳۸۶ق/ ۱۹۶۶م.
۷۲ـ عالم زاده، هادی، «آل زهره»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، جلد دوم، تهران،

۱۳۶۸ش.

۷۳ـ عبد علی، محمد، «ابن رائقه»، ***دائرة المعارف بزرگ اسلامی***، جلد سوم، تهران، ۱۳۶۹ش.

۷۴ـ علامهٔ حلی، حسن بن یوسف، الاجازة الی بنی زُهرة، ضمن ج ۱۰۴ ***بحار الانوار*** مجلسی، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق.

۷۵ـ ـــــــــــــــ ***مختلف الشیعة***، قم، جامعهٔ مدرسین، ۱۴۱۲ق.

۷۶ـ عمادالدین طبری، محمد بن علی، ***بشارة المصطفی***، به کوشش جواد قیومی، قم، جامعهٔ مدرسین، ۱۴۲۰ق.

۷۷ـ عماری، حسین، «آل زیار»، ***دائرة المعارف بزرگ اسلامی***، جلد دوم، تهران، ۱۳۶۸ش.

۷۸ـ عیاشی، محمد بن مسعود، ***التفسیر***، تهران، اسلامیه، ۱۳۸۰ـ۱۳۸۱ق.

۷۹ـ فخار بن معد موسوی، ***الحجة علی الذاهب ...***، به کوشش محمد بحر العلوم، قم، انتشارات سید الشهداء، ۱۴۱۰ق.

۸۰ـ فخر رازی، محمد بن عمر، ***الشجرة المبارکة***، قم، کتابخانهٔ مرعشی، ۱۴۰۹ق.

۸۱ـ فکرت، محمد آصف، «ابن ابی‌طی»، ***دائرة المعارف بزرگ اسلامی***، جلد دوم، تهران، ۱۳۶۸ش.

۸۲ـ قاضی نعمان، ***شرح الاخبار***، به کوشش محمد حسینی جلالی، قم، جامعهٔ مدرسین، ۱۴۰۹ـ۱۴۱۲ق.

۸۳ـ قمی، حسن بن محمد، ***تاریخ قم***، ترجمهٔ کهن فارسی، به کوشش جلال‌الدین تهرانی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۱ش.

۸۴ـ ***کتاب سلیم بن قیس***، به کوشش محمد باقر انصاری، قم، چاپخانهٔ نگارش، ۱۴۱۵ق.

۸۵ـ کراجکی، محمد بن علی، *التفضیل*، تهران، مؤسسة اهل البیت (ع)/ بنیاد بعثت، ۱۳۶۱ش.

۸۶ـ ـــــــــــــ *کنزالفوائد*، تبریز، چاپ سنگی، ۱۳۲۲ق.

۸۷ـ کرکی، علی بن هلال، اجازه به مولی محمد، ضمن ج ۱۰۶ ***بحار الانوار*** مجلسی، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م.

۸۸ـ کشی، محمد بن عمر، *معرفة الرجال*، اختیار طوسی، به کوشش حسن مصطفوی، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۴۸ش.

۸۹ـ کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، به کوشش علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۹۱ق.

۹۰ـ محقق حلی، جعفر بن حسن، *الرسائل التسع*، به کوشش رضا استادی، قم، کتابخانهٔ مرعشی، ۱۴۱۳ق.

۹۱ـ محمد علوی، اجازه به سید شمس‌الدین، ضمن ج ۱۰۴ ***بحار الانوار*** مجلسی، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م.

۹۲ـ مدرسی طباطبایی، حسین، *مقدمه‌ای بر فقه شیعه*، ترجمهٔ محمد آصف فکرت، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۶۸ش.

۹۳ـ مرشد بالله، یحیی بن حسین، *الامالی*، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۴م.

۹۴ـ معین‌الدین مصری، سالم بن بدران، اجازه به خواجه نصیر، ضمن ج ۱۰۷ ***بحار الانوار*** مجلسی، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م.

۹۵ـ مقدسی، محمد بن احمد، *احسن التقاسیم*، به کوشش محمد مخزوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق/ ۱۹۸۷م.

۹۶ـ منتجب الدین رازی، علی بن عبیدالله، *فهرست اسماء علماء الشیعة*، به کوشش عبدالعزیز طباطبایی، قم، مجمع الذخائر الاسلامیة، ۱۴۰۴ق.

۹۷ـ نجاشی، احمد بن علی، ***الرجال***، به کوشش موسی شبیری زنجانی، قم، جامعهٔ مدرسین، ۱۴۰۷ق.

۹۸ـ نوری، حسین، ***خاتمة المستدرک***، قم، مؤسسه آل البیت (ع)، ۱۴۱۵ق.

۹۹ـ یحیی بن سعید حلی، *الجامع للشرائع*، به کوشش جعفر سبحانی و دیگران، قم، مؤسسة سید الشهداء، ۱۴۰۵ق.

۱۰۰ـ یوسفی اشکوری، حسن، «اشعریان»، ***دائرة المعارف بزرگ اسلامی***، جلد نهم، تهران، ۱۳۷۹ش.

101_ Sakly, Mundhir, «Wāsiṭ», ***Encyclopedia of Islam***, 2nd edition, vol. XI, Leiden, Brill, 2002.